

Journal of Islamic Law Research

پژوهش‌نامه حقوق اسلامی

The Inflation of Criminal Law as a Reflection of the
Paradox of Freedom and Control in Modern Thought

Authors: Maryam TalebiAli | Mojtaba Javidi |
Sabora HajiAli Orakpour

Stable URL: <https://doi.org/10.30497/law.2026.250129.4026>

تورم کیفری به مثابه بازتاب پارادوکس آزادی و کنترل در اندیشه متجدد

نویسندگان: مریم طالبی علی | مجتبی جاویدی | صبورا حاجی علی اورکپور

پیوند دائمی: <https://doi.org/10.30497/law.2026.250129.4026>

Copyright 2026 The Author(s).

Published by *Imam Sadiq University*, Tehran, Iran.

This work is fully Open Access under the Creative Commons Attribution-NonCommercial 4.0 International (CC BY-NC 4.0) license, allowing non-commercial use, distribution, and reproduction in any medium, provided the original published work is properly cited. *Islamic Law Research* strictly follows the ethical guidelines of the Committee on Publication Ethics (COPE), which all readers, authors, peer reviewers, and editors are expected to closely observe and uphold.



The Inflation of Criminal Law as a Reflection of the Paradox of Freedom and Control in Modern Thought

Maryam TalebiAli • PhD Student in Jurisprudence and Fundamentals of Islamic Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran.

maryam.talebi123@hafez.shirazu.ac.ir

Mojtaba Javidi • Associate Professor, Department of Islamic Jurisprudence and Law, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran. (Corresponding Author)

dr-mojtabajavidi@shirazu.ac.ir

Sabora HajiAli Orakpour • Assistant Professor, Department of Islamic Philosophy and Theology, Faculty of Theology and Islamic Studies, Shiraz University, Shiraz, Iran.

saboura.orakpour@saadi.shirazu.ac.ir

Abstract

Context & Objective: In recent decades, numerous legal systems have encountered the inflation of criminal law, defined as the exponential proliferation of statutes, expanded criminalization, and unprecedented growth in prison populations. This shift indicates that criminal law frequently functions as a mechanism of power to maintain social order and manage marginalized populations. The primary objective of this research is to trace the philosophical roots of this phenomenon within the epistemic and ethical frameworks of modernity. The central research question investigates whether the inflation of criminal law constitutes an unintended policy-making error, or if it represents an inevitable outcome of modern rationality. Specifically, the study explores how the two dominant currents of modern Western moral philosophy—retributivism, derived from Kantian deontology, and utilitarianism, rooted in Benthamite consequentialism—have practically facilitated the unbridled expansion of penal interventions.

Method & Approach: The research employs a descriptive-analytical methodology, utilizing a library and documentary approach for data collection. Disciplinarily situated within the philosophy of law, with a specific focus on the philosophy of punishment, the study adopts an interdisciplinary framework. It integrates concepts and empirical data from penal sociology and critical criminology to address the multifaceted nature of penal inflation. The level of



analysis focuses on philosophical root-tracing rather than purely empirical sociology or abstract ethical theorization, striving to link philosophical argumentation with institutional and historical evidence. The analytical framework is structured across three layers: describing the concrete manifestations of penal inflation, reconstructing the intra-discursive arguments of retributivism and utilitarianism, and analyzing the relationship between these philosophical traditions and their institutional applications within the modern state.

Findings: The inflation of criminal law materializes across three interconnected institutional levels: economic, racial, and technological. Economically, it manifests as a transition from a welfare state to a carceral state, where public resources are diverted from social support to penal infrastructure, effectively criminalizing poverty. Racially, the phenomenon reproduces structural discrimination, functioning as a continuous institutional bias from initial policing to sentencing, disproportionately impacting minority groups. Technologically, penal inflation transcends the physical boundaries of the prison through the pervasive expansion of digital surveillance, electronic monitoring, and predictive algorithms. Philosophically, these manifestations are rooted in the fundamental dichotomies of modern ethics. Kantian retributivism emphasizes the absolute duty and intrinsic necessity of punishment. When transposed into the modern state apparatus, the concept of autonomy is reduced to absolute penal responsibility, providing legitimacy for stringent penal enforcement in the name of respecting free will. Conversely, Benthamite utilitarianism, operating on the logic of maximizing collective utility and employing law as an instrument of social engineering, justifies the continuous expansion of preventative control mechanisms under the guise of efficiency.

Conclusion: Criminal law inflation is not a transient legislative error, but rather the concrete manifestation of the internal paradox of modernity. This paradox is situated in the perpetual tension between freedom and control, autonomy and social engineering, and deontological duty and utilitarian consequentialism. The modern state simultaneously enacts punitive strictness in the name of individual freedom and expands pervasive surveillance networks in the name of collective security. Consequently, retributivism and utilitarianism function as a structural duality that mutually reinforces the expansion of the penal apparatus. A fundamental critique of penal inflation cannot be reduced to technical policy reforms; it necessitates a profound reexamination of the epistemic foundations of modern ethics and the institutional mechanisms of the contemporary state, requiring a redefinition of human freedom beyond the inherent crises of modern rationality.

Keywords: Inflation of Criminal Law, Punishment, Modernity, Freedom, Control, Retributivism, Utilitarianism, Kant, Bentham.

تورم کیفری به مثابه بازتاب پارادوکس آزادی و کنترل در اندیشه متجدد

مریم طالبی‌علی • دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
maryam.talebi123@hafez.shirazu.ac.ir

مجتبی جاویدی • دانشیار، گروه فقه و حقوق اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
dr-mojtabajavidi@shirazu.ac.ir (نویسنده مسئول)

صبورا حاجی‌علی‌اورک‌پور • استادیار، گروه فلسفه و کلام اسلامی، دانشکده الهیات و معارف اسلامی، دانشگاه شیراز، شیراز، ایران.
saboura.orakpour@saadi.shirazu.ac.ir

چکیده

«تورم کیفری» به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، افزون بر افزایش چشم‌گیر تعداد قوانین کیفری و موارد جرم‌انگاری، جمعیت زندانیان نیز رشد بی‌سابقه‌ای می‌یابد. این پدیده که در دهه‌های اخیر بسیاری از نظام‌های حقوقی غرب را متأثر ساخته، فراتر از یک مسأله حقوقی، بازتابی از بحران‌های ساختاری در دل متجدد است. پژوهش حاضر با هدف ریشه‌یابی فلسفی این پدیده و با استفاده از روش توصیفی تحلیلی، این پرسش را پی‌می‌گیرد که آیا تورم کیفری نتیجه‌ای ناخواسته و خطایی در سیاست‌گذاری است، یا پیامد اجتناب‌ناپذیر عقلانیت مدرن؟ یافته‌های نوشتار حکایت می‌کند که تورم کیفری در سه سطح اقتصادی (گذار از دولت رفاه به دولت کیفری)، نژادی (بازتولید تبعیض ساختاری) و تکنولوژیک (گسترش نظارت دیجیتال) نمود یافته و ریشه‌های آن را باید در دوگان‌های بنیادین فلسفه اخلاق تجدید جستجو کرد: سزاگرایی کانتی با تأکید بر «تکلیف محوری» و ضرورت ذاتی مجازات، زمینه‌ساز سخت‌گیری کیفری می‌شود؛ و فایده‌گرایی بنتامی با منطق «بیشینه‌سازی سود جمعی»، به گسترش ابزارهای کنترلی به نام کارآمدی دامن می‌زند. مقاله نتیجه می‌گیرد که تورم کیفری نه یک خطای گذرا، بلکه تجلی پارادوکس درونی مدرنیته در کشاکش میان «آزادی» و «کنترل»، خودآیینی و مهندسی اجتماعی، و وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی است.

واژگان کلیدی: تورم کیفری، مجازات، تجدید، آزادی، کنترل، سزاگرایی، فایده‌گرایی، کانت، بنتام.



مقدمه

در دهه‌های اخیر بسیاری از نظام‌های حقوقی غرب با پدیده‌ای روبه‌رو شده‌اند که از آن به «تورم کیفری» تعبیر می‌شود. تورم کیفری در کشورهای غیرغربی نیز مشاهده می‌شود، اما ریشه‌یابی فلسفی این پدیده مستلزم بازگشت به سنت‌های فکری‌ای است که خود این کشورها نیز به‌طور تاریخی از آن متأثر شده‌اند. از این‌رو مقاله حاضر با آگاهی از گستره جهانی پدیده، کانون تحلیل خود را بر مبانی نظریه‌پردازی مدرن در غرب متمرکز کرده است.

مسئله محوری این پژوهش به این پرسش بازمی‌گردد که آیا می‌توان تورم کیفری را صرفاً با عوامل اجتماعی یا نهادی تبیین کرد یا ریشه‌های آن را باید در سطحی بنیادین‌تر یعنی در ساختار معرفتی و اخلاقی مدرنیته جست‌وجو کرد؟ به بیان دیگر، چگونه دو جریان عمده فلسفه اخلاق در غرب مدرن یعنی «سزاگرایی» (برگرفته از وظیفه‌گرایی کانتی) و «فایده‌گرایی»^۱ (برگرفته از سودانگاری بنتامی) که اساس نظری سیاست‌های کیفری مدرن را تشکیل داده‌اند (Brooks, 2013, p. 90)، در عمل به گسترش بی‌رویه کیفر انجامیده‌اند؟ این مقاله در پی آن است که نشان دهد آنچه به‌عنوان تورم کیفری ظهور یافته، نه یک خطای گذرا، بلکه پیامد اجتناب‌ناپذیر عقلانیت مدرن و بازتاب پارادوکس آزادی و کنترل، خودآیینی و مهندسی اجتماعی و وظیفه‌گرایی و نتیجه‌گرایی است.

پیشینه پژوهش: مرور ادبیات پژوهش نشان می‌دهد که مطالعات موجود در این حوزه عمدتاً به دو دسته تقسیم می‌شوند. دسته نخست، پژوهش‌هایی که تورم کیفری را برابند عوامل سیاسی، اقتصادی یا نهادی می‌دانند (دولتشاهی‌نژاد و همکاران، ۱۴۰۲، صص. ۱۲۷-۱۴۸؛ قدرتی و همکاران، ۱۴۰۲، صص. ۱۵۹-۱۸۴) و دسته دوم، تحلیل‌های انتقادی متأثر از چهارچوب نظری فوکو که سیاست جنایی مدرن را به‌مثابه سازوکاری انضباطی و کنترلی تفسیر می‌کنند (عبدالحسین قمی و همکاران، ۱۴۰۲، صص. ۸۱-۱۱۹؛ رستمی، ۱۴۰۲، صص. ۶۷-۱۰۳). با وجود غنای این پژوهش‌ها، در کمتر مطالعه‌ای تلاش شده است تا تورم کیفری به‌طور مستقیم و ساختاری به‌عنوان بازتاب پارادوکس درونی اندیشه مدرن و برآمده از تعارض میان دو سنت عمده فلسفه اخلاق تحلیل شود. پژوهش حاضر می‌کوشد این خلأ را پر کند. نکته دیگر آنکه، این پژوهش‌ها هرچند از

منظر متفاوتی به تورم کیفری می‌نگرند، یافته‌های آن‌ها لزوماً با فرضیه مقاله در تعارض نیست، بلکه عمدتاً در سطحی متفاوت (عوامل سیاسی، نهادی یا جامعه‌شناختی) به مسئله پرداخته‌اند. مقاله حاضر درصدد است تا نشان دهد این عوامل نیز خود در نهایت، به یک ریشه فلسفی عمیق‌تر بازمی‌گردند یا با آن هماهنگ هستند.

این مقاله ابتدا در بخش نخست به مفهوم‌پردازی تورم کیفری و تمایز آن از کیفرگرایی می‌پردازد و سپس نمودهای عینی آن را به‌عنوان شواهد عینی مسئله در سه سطح اقتصادی (گذار از دولت رفاه به دولت کیفری)، نژادی (بازتولید تبعیض ساختاری) و تکنولوژیک (گسترش نظارت دیجیتال) واکاوی می‌کند. این شواهد زمینه‌ساز پرسش اصلی پژوهش خواهند بود که ریشه‌های این پدیده در کجاست؟ در بخش دوم، ریشه‌های فلسفی این پدیده در دو سنت سزاگرایی کانتی و فایده‌گرایی بنتامی تحلیل و نشان داده می‌شود که چگونه هریک از این دو به‌رغم تفاوت‌های بنیادین، در عمل به گسترش قلمرو مداخلات کیفری انجامیده‌اند. نتیجه‌گیری مقاله نیز ضمن جمع‌بندی مباحث، تورم کیفری را به‌عنوان «پارادوکس متجدد حقوقی» معرفی می‌کند.

چهارچوب تحلیلی این مقاله بر پایه سه لایه استوار است. لایه نخست، توصیف پدیده تورم کیفری در سه نمود اقتصادی، نژادی و تکنولوژیک. لایه دوم، بازسازی استدلال‌های دو سنت فلسفی سزاگرایی و فایده‌گرایی به‌صورت درون‌گفتمانی. لایه سوم، تحلیل نسبت میان این دو سنت با کاربست‌های نهادی در دولت مدرن با تأکید بر مفهوم «دوگان ساختاری».

روش پژوهش: پژوهش حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و گردآوری داده‌ها به شیوه کتابخانه‌ای-اسنادی انجام شده است. از حیث رشته‌ای، این پژوهش در چهارچوب فلسفه حقوق (با تمرکز بر فلسفه مجازات) قرار می‌گیرد، اما به دلیل ماهیت میان‌رشته‌ای مسئله «تورم کیفری»، ناگزیر از مفاهیم و داده‌های جامعه‌شناسی کیفری (گارلند، واکانت و فوکو) و جرم‌شناسی انتقادی (الکساندر و هوساک) بهره گرفته است. سطح تحلیل، ریشه‌یابی فلسفی است و هدف اصلی، تبیین نسبت میان دو سنت سزاگرایی و فایده‌گرایی با پدیده تورم کیفری است. بنابراین، مقاله نه یک پژوهش تجربی در جامعه‌شناسی کیفری است و نه یک نظریه‌پردازی صرفاً انتزاعی در فلسفه اخلاق، بلکه تلاشی برای پیوند استدلال فلسفی با شواهد نهادی-تاریخی در پرتوی یک مسئله مشخص حقوقی است.

۱. مفهوم تورم کیفری

«تورم کیفری»^۱ به وضعیتی اطلاق می‌شود که در آن، افزون‌بر افزایش چشمگیر تعداد قوانین کیفری و موارد جرم‌انگاری، جمعیت زندانیان نیز رشد بی‌سابقه‌ای می‌یابد. تورم کیفری با پیامدها و نمودهای دیگری مانند گسترش نظارت‌های پیشگیرانه نیز همراه است. این موارد در قسمت‌های بعد به‌عنوان نمود یا پیامد پدیده مورد بحث قرار خواهند گرفت. این پدیده صرفاً در افزایش شمار جرائم خلاصه نمی‌شود، بلکه از تحولی بنیادین در منطق سیاست کیفری حکایت دارد؛ تحولی که در آن، قانون کیفری دیگر نه به‌عنوان ابزار تحقق عدالت، بلکه به‌مثابه سازوکار اعمال قدرت برای حفظ نظم اجتماعی موجود و مدیریت گروه‌های به‌حاشیه‌رانده‌شده عمل می‌کند (Garland, 2001, p. 29).

در این میان، باید میان تورم کیفری و کیفرگرایی تمایز قائل شد. هر دو پدیده در عمل هم‌پوشانی‌هایی دارند، اما از حیث مفهومی، تمایز میان آن‌ها ضروری است. کیفرگرایی ناظر به گرایش افکار عمومی و نخبگان سیاسی به تنبیه‌گرایی و مجازات‌نمایی است (Garland, 2001, p. 142). درحالی‌که تورم کیفری بیشتر به ابعاد ساختاری و تکنیکی سیاست جنایی نظیر افزایش تعداد جرائم، گسترش دستگاه‌های پلیسی و رشد قوانین کیفری مربوط می‌شود (Husak, 2008, p. 3).

تورم کیفری با مجموعه‌ای از روندهای هم‌پوشان و تقویت‌کننده همراه است. برای مثال، گسترش کمی تعاریف قانونی از جرم به‌گونه‌ای که شمار رفتارهای مجرمانه افزایش و مرزهای سنتی حقوق کیفری گسترش می‌یابد. این گسترش صرفاً جنبه کمی دارد، اما برخی از نظریه‌پردازان، این روند را از منظر هنجاری نیز نقد کرده‌اند. به عقیده هوساک، «مقدار قابل توجهی از مجازات معاصر ناعادلانه هستند؛ زیرا برای رفتارهایی که اصلاً نباید جرم تلقی می‌شدند، اعمال می‌شوند» (Husak, 2008, p. 3). به عبارت دیگر، تورم کیفری به‌خودی‌خود لزوماً به معنای جرم‌انگاری ناموجه نیست، اما در عمل با پدیده جرم‌انگاری رفتارهای کم‌خطر یا صرفاً غیراخلاقی همراه بوده است.

1. Overcriminalization

امروزه ابزارهای کنترلی دولت نیز با توسل به فناوری‌های نوین و قانون‌گذاری‌های پلیسی، به شکل تصاعدی به حوزه‌های خصوصی زندگی شهروندان نفوذ می‌کند (Lacey, 2008, p. xv). به بیان دیوید گارلند، میل به امنیت، نظم و کنترل و نیز گرایش به پیش‌بینی و کنترل پیامدهای ناخواسته و ناپایداری‌های اجتماعی، بی‌تردید از مضامین محوری در هر فرهنگ انسانی است. با این حال، در چند دهه اخیر این گرایش در بریتانیا و ایالات متحده آمریکا برجستگی خاصی یافته و پیامدهای فوری و سنگینی برای کسانی به دنبال داشته است که در معرض مطالبات سرکوبگرانه آن قرار گرفته‌اند. در عین حال، تأثیرات گسترده‌تر و فرساینده‌تری نیز بر سایر اقشار جامعه بر جا نهاده است: «امروزه، در عرصه‌های مختلف اجتماعی، با گونه‌های گوناگونی از کنترل مواجه هستیم؛ کنترل‌های فضایی، موقعیتی، مدیریتی، سیستمی، اجتماعی و حتی خودکنترلی، همگی نمونه‌هایی از تحمیل کنترل‌های فزاینده در جامعه معاصر هستند» (Garland, 2001, p. 142).

پیامدهای این فرایند گسترده‌اند و تنها به نظام عدالت کیفری محدود نمی‌مانند. قوانین مبهم و موسع در عمل بیشتر گروه‌های آسیب‌پذیر مانند فقرا، اقلیت‌های نژادی و قومی و مهاجران را هدف قرار می‌دهند؛ موضوعی که به شکل‌گیری «نظام تفکیک کیفری»^۱ در جامعه می‌انجامد که مانند نظام آپارتاید، شهروندان درجه دوم تولید می‌کند: «یکی از راه‌های فهم نظام کنونی «حبس انبوه» آن است که آن را همچون یک قفس پرنده با دری قفل‌شده در نظر بگیریم. این نظام مجموعه‌ای از ترتیبات ساختاری است که یک گروه نژادی خاص را در موقعیتی فرودست در عرصه‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی محبوس می‌سازد و در عمل، نوعی شهروندی درجه دو ایجاد می‌کند» (Alexander, 2010, p. 180). افرادی که در این نظام گرفتار شده‌اند، در زمینی نابرابر رقابت می‌کنند و با موانع بیشتری برای موفقیت سیاسی یا اقتصادی مواجه هستند. در واقع، خود ساختار این نظام به گونه‌ای طراحی شده است که آنان را در موقعیتی فرودست نگه دارد.

۱. مقصود از «نظام تفکیک کیفری»، وضعیتی است که در ادبیات انتقادی جرم‌شناسی با تعبیری چون Penal Segregation یا Carceral Segregation توصیف می‌شود؛ یعنی بازتولید نابرابری‌ها و طرد اجتماعی از طریق سازوکارهای نظام کیفری و حبس.

افزون‌براین، فشار فزاینده بر نظام قضایی موجب فرسودگی منابع انسانی و مالی آن می‌شود و درنهایت، به افزایش نارضایتی عمومی از نهادهای قضایی و کاهش مشروعیت آنان می‌انجامد. یکی از خطرناک‌ترین تبعات این روند، تضییع آزادی‌های اساسی شهروندان است؛ زیرا در منطق حاکم بر تورم کیفری، امنیت عمومی بر آزادی‌های فردی ارجح شمرده می‌شود و این امر به محدودسازی فزاینده حقوق بنیادینی چون آزادی بیان، حریم خصوصی و آزادی تجمع می‌انجامد (Husak, 2008, p. 123).

شواهد آماری از کشورهای مختلف مؤید روند صعودی این پدیده است: «گرایش به افزایش مجازات در نظام‌های عدالت کیفری تا حدی جنبه‌ای جهانی یافته است. حتی کشورهایی که پیش‌تر به‌خاطر رویکرد بردبارانه‌شان در برخورد با پدیده جرم شناخته می‌شدند مانند هلند و کشورهای اسکاندیناوی نیز در این زمینه رو به سخت‌گیری بیشتر آورده‌اند» (Bell, 2011, p. 2). بر اساس گزارشی از روزنامه ایندپندنت^۱، در بازه زمانی ۱۹۹۷ تا ۲۰۰۶، مجموعاً ۳۶۰۵ جرم جدید به قوانین کیفری بریتانیا افزوده شده که شامل ۱۲۳۸ جرم از طریق قانون‌گذاری اولیه (با بحث در پارلمان) و ۲۳۶۷ جرم از طریق قانون‌گذاری ثانویه (مانند دستورات دولتی و آیین‌نامه‌ها) است^۲. این روند با انتقادات گسترده‌ای مواجه شده است. منتقدان معتقدند که بسیاری از این جرائم جدید فاقد ضرورت کیفری بوده و بیشتر جنبه نمادین یا سیاسی داشته‌اند. این پدیده که به تورم قانون کیفری معروف شده، به نگرانی‌هایی درباره تأثیرات منفی آن بر حقوق شهروندی و آزادی‌های فردی دامن زده است (Morris, 2008).

همچنین، گزارش پژوهشی منتشرشده در The Heritage Foundation توضیح می‌دهد که رشد جرائم فدرال همچنان بدون توقف ادامه دارد و افزایش ۴۵۲ مورد در دوره هشت‌ساله بین ۲۰۰۰ و ۲۰۰۷، میانگین ۵۶/۵ جرم جدید در سال را نشان می‌دهد^۳.

گزارش دیگری (۲۰۲۲) نشان می‌دهد تعداد بخش‌های قانونی در یواس کد^۴ که جرم ایجاد

1. The Independent

2. <https://www.independent.co.uk/news/uk/home-news/more-than-3-600-new-offences-under-labour-918053.html>.

3. <https://www.heritage.org/report/revisiting-the-explosive-growth-federal-crimes>

4. US Code

می‌کنند، از ۱۱۱۱ بخش در ۱۹۹۴، به ۱۵۱۰ بخش در ۲۰۱۹ افزایش یافته و تعداد کل جرائم حدود ۵۱۹۹ جرم فدرال تخمین زده شده است.^۱

۲. نمودهای تورم کیفری

تورم کیفری چنان‌که در بخش پیشین تعریف شد، پدیده‌ای چندبعدی است که به یک حوزه محدود نمی‌ماند. این پدیده در عرصه‌های مختلف اقتصادی، نژادی و تکنولوژیک نمود می‌یابد و هریک از این نمودها، اگرچه به‌ظاهر مستقل، در عمل با یکدیگر درهم‌تنیده و تقویت‌کننده یکدیگرند. نمود اقتصادی به بازتوزیع منابع دولت از حوزه رفاه به حوزه کیفری اشاره دارد. نمود نژادی نشان می‌دهد که بار این تحولات به‌طور نامتناسبی بر دوش اقلیت‌های نژادی و گروه‌های حاشیه‌ای سنگینی می‌کند و نمود تکنولوژیک، گسترش ابزارهای نوین نظارتی را آشکار می‌سازد که مرزهای سنتی مداخله کیفری را در هم می‌شکنند. در ادامه، هر یک از این سه نمود به تفکیک بررسی می‌شوند تا نشان داده شود چگونه در تعامل با یکدیگر، نظام عدالت کیفری مدرن را به سمت تورمی فزاینده سوق می‌دهند.

۲.۱. نمود اقتصادی؛ از دولت رفاه تا دولت کیفری

یکی از شاخص‌ترین جلوه‌های تورم کیفری را می‌توان در تحول نقش دولت در عرصه سیاست‌گذاری اجتماعی و اقتصادی مشاهده کرد؛ تحولی که حرکت از «دولت رفاه» به سوی «دولت کیفری»^۲ صورت گرفته است (Wacquant, 2009, p. 146). در واقع، می‌توان یکی از نمودهای تورم کیفری در دهه‌های اخیر را بعد اقتصادی نام برد که بر نحوه تخصیص منابع دولتی تأثیرگذار بوده است. در بسیاری از کشورهای اروپایی، افزایش هزینه‌های مربوط به نظام عدالت کیفری اعم از ساخت زندان، توسعه نظارت الکترونیک و استخدام نیروهای پلیس و دادگستری، به تدریج سهم قابل توجهی از بودجه عمومی را به خود اختصاص داده است. این روند به‌ویژه در شرایط بحران اقتصادی و سیاست‌های ریاضت اقتصادی، باعث جابه‌جایی اولویت‌های مالی دولت‌ها و کاهش نسبی بودجه‌های رفاهی شده است. چنین جابه‌جایی‌هایی، خود موجب تشدید

1. <https://www.heritage.org/crime-and-justice/report/count-the-code-quantifying-federalization-criminal-statutes>

2. The Welfare State, Penal State

نابرابری‌های ساختاری و بازتولید چرخه جرم در جوامع کم‌درآمد شده است؛ به‌ویژه از دهه ۱۹۸۰ به این سو، با افول نظریه‌های دولت رفاهی، جایگزینی سیاست‌های حمایت اجتماعی با مکانیسم‌های تنبیهی و امنیت‌محور در بسیاری از کشورهای غربی ظاهر شده است. لوئیک واکانت^۱، جامعه‌شناس فرانسوی-آمریکایی، نشان داده است که چگونه در فرایند بازآرایی دولت رفاهی تحت تأثیر سیاست‌های نئولیبرالی، بسیاری از کارکردهای حمایتی و رفاهی دولت تضعیف شده و هم‌زمان نقش نهادهای کیفری و انتظامی در مدیریت مسائل اجتماعی گسترش یافته است. در این چهارچوب، واکانت مفهوم «دولت سانتور»^۲ (نیمه‌انسان-نیمه‌حیوان) را که سرلیبرال و بدن اقتدارگرا دارد، مطرح می‌کند؛ دولتی که در قبال طبقات فرادست با تساهل و حداقل نظارت و در قبال طبقات فرودست با شدت و سخت‌گیری کیفری رفتار می‌کند (Wacquant, 2009, p. 41)؛ به‌ویژه در ایالات متحده، او با استناد به داده‌های تجربی نشان می‌دهد که کاهش بودجه‌های رفاهی و افزایش هزینه‌های پلیسی و زندان‌ها، فقر را نه به‌مثابه یک معضل اجتماعی، بلکه به‌عنوان مسئله‌ای کیفری بازتعریف کرده است. در چنین الگویی، دولت به‌جای پاسخ‌گویی به نیازهای بنیادین اجتماعی، از سازوکارهای کیفری برای اداره فقر، بیکاری، حاشیه‌نشینی و نابرابری بهره می‌گیرد. در این الگو، جرم دیگر به‌مثابه یک معضل اجتماعی چندلایه در نظر گرفته نمی‌شود، بلکه به انحرافی فردی فروکاسته می‌شود که با ابزارهای سرکوب و طرد باید با آن مقابله کرد. این تغییر پارادایمی پیامدهای گسترده‌ای دارد: «جایگزینی تدریجی دولت (نیمه) رفاه با دولتی پلیسی و کیفری؛ به‌نحوی که جرم‌انگاری حاشیه‌نشینی و مهار کیفری اقشار محروم، نقش سیاست اجتماعی را در سطوح پایین نظم طبقاتی و نژادی ایفا می‌کند» (Bureau of Justice Statistics, 2023, p. 1). در واقع، سیاست‌های اجتماعی به‌جای کاهش فقر، نابرابری و طرد اجتماعی، عملاً به سیاست‌های کیفری تبدیل می‌شوند که هدف آن‌ها کنترل طبقات فرودست از طریق جرم‌انگاری

1. Loic Wacquant

۲. Centaur State: واژه Centaur از زبان یونانی باستان گرفته شده است؛ به یونانی: Κένταυρος، Kéntauros. در اساطیر یونان باستان، سانتورها موجوداتی بودند که نیمه بالایی بدنشان (سر، بازوها و بالاته)، انسان و نیمه پایینی بدنشان، اسب بود. آن‌ها اغلب به‌عنوان موجوداتی وحشی، بی‌بندوبار، شهوتران و گاه خشن و غیرقابل کنترل به تصویر کشیده می‌شدند. این استعاره به‌خوبی تناقض موجود در سیاست‌های نئولیبرال را نشان می‌دهد که در ایجاد نابرابری آزاد است، اما در مدیریت پیامدهای آن به‌شدت سرکوبگر می‌شود.

فقر، بیکاری، بی‌خانمانی و دیگر اشکال حاشیه‌نشینی است.

یکی از مهم‌ترین نمودهای اقتصادی تورم کیفری، خصوصی‌سازی زندان‌ها و ایجاد «مجتمع صنعتی زندان» است؛ به گونه‌ای که نظام کیفری مدرن دیگر صرفاً یک نهاد دولتی برای «اصلاح و تربیت» یا «مجازات» نیست، بلکه باید آن را به عنوان یک مجتمع صنعتی زندان تحلیل کرد؛ شبکه‌ای از منافع اقتصادی، سیاسی و نهادی که برای بقا و سودآوری خود به تورم کیفری وابسته است (Rodríguez, 2005, p. 241). از مصادیق عینی سودآور بودن صنعت زندان برای سرمایه‌گذاران خصوصی، مدیریت زندان‌ها توسط شرکت‌های خصوصی است. در ایالات متحده، شرکت‌های خصوصی بزرگی چون کره‌سیوایس^۱ و جی‌ای‌اُگروپ^۲، از طریق عقد قرارداد با دولت و اداره زندان‌ها، سودهای کلانی کسب و بیش از نیمی از قراردادهای زندان خصوصی در ایالات متحده را مدیریت می‌کنند که بسیار سودآور هستند (Tufts University Prison Divestment, n.d). این شرکت‌ها با استفاده از لابیگری در کنگره و سایر نهادهای سیاسی، بر سیاست‌گذاری‌های کیفری تأثیر می‌گذارند تا قوانینی تصویب شود که منجر به افزایش جمعیت زندانیان و در نتیجه، سودآوری بیشتر آن‌ها شود. نمونه‌هایی از این اقدامات عبارت‌اند از طولانی‌تر شدن دوره حبس برای جرائم مختلف، افزایش تعداد جرائمی که مستوجب کیفر زندان هستند، محدود کردن استفاده از روش‌های جایگزین برای زندان مانند خدمات اجتماعی یا پابند الکترونیکی. همچنین، در برخی نظام‌های کیفری، زندانیان مجبور به کار در کارگاه‌های تولیدی داخل زندان می‌شوند و کالاهایی را با هزینه بسیار کم تولید می‌کنند. این کالاها سپس به بازار عرضه می‌شود و سود حاصل از آن به جیب شرکت‌های خصوصی یا دولت می‌رود. این امر علاوه بر سودآوری مستقیم، هزینه‌های نیروی کار را برای این صنایع به شدت کاهش می‌دهد. علاوه بر آن، شرکت‌های خصوصی ممکن است مسئولیت ارائه سایر خدمات به زندانیان و زندان‌ها را نیز بر عهده بگیرند مانند خدمات درمانی، تغذیه، حمل و نقل زندانیان و حتی فناوری‌های نظارتی. هریک از این خدمات می‌تواند منبع درآمدزایی جداگانه‌ای برای سرمایه‌گذاران خصوصی باشد. علاوه بر این، توسعه «صنعت زندان» و

1. CoreCivic

2. GEO Group

خصوصی‌سازی این نهاد، موجب پیوند عمیق میان منافع اقتصادی و تداوم حبس شده است (Tufts University Prison Divestment, n.d).

۲.۲. نمود نژادی؛ تفاوت و تبعیض نهادی

تورم کیفری صرفاً پدیده‌ای اقتصادی یا امنیتی نیست، بلکه در جوامع مدرن به‌ویژه ایالات متحده آمریکا، به‌نحو بارزی با ساختارهای نژادی و تاریخچه تبعیض نظام‌مند گره خورده است. یکی از روشن‌ترین جلوه‌های این پیوند، نابرابری چشمگیر در آمار زندانیان است. طبق گزارش دفتر آمار عدالت^۱ ایالات متحده، درحالی‌که سیاه‌پوستان تنها ۱۳ درصد از جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، بیش از دو برابر آن نسبت، یعنی ۳۲ درصد جمعیت زندان‌ها را شامل می‌شوند (Bureau of Justice Statistics, 2023, p. 1).

این نابرابری برخاسته از عوامل ساختاری فراتر از نظام عدالت کیفری است و به حوزه‌هایی مانند آموزش، اشتغال، مسکن و مراقبت‌های بهداشتی نیز تسری دارد. به گفته میشل الکساندر^۲، در اثر تأثیرگذار خود جیم کروی نوین؛ زندانی‌سازی انبوه در عصر بی‌توجهی به رنگ^۳، نظام عدالت کیفری آمریکا به‌ویژه پس از دهه ۱۹۸۰، بدل به ابزاری برای بازتولید نظم نژادی و طرد ساختاری اقلیت‌های نژادی شده و شکلی نوین از جدانژادی^۴ قانونی را رقم زده است: «زندان‌سازی انبوه در ایالات متحده در واقع به‌عنوان یک سیستم کنترل اجتماعی نژادمحور بسیار جامع و به‌خوبی پنهان‌شده ظهور کرده است... ما افزایش سرسام‌آور نرخ حبس در جوامع رنگین‌پوست را به پیامدهای قابل پیش‌بینی، هرچند تأسف‌بار فقر، جداسازی نژادی و نابرابری نسبت می‌دهیم» (Alexander, 2010, p. 4).

1. BJS

2. Michelle Alexander

3. The New Jim Crow; Mass Incarceration in the Age of Colorblindness

اصطلاح «جیم کروی نوین» (The New Jim Crow)، استعاره‌ای است که میشل الکساندر برای توصیف تداوم تبعیض نژادی ساختاری در آمریکا، در قالبی جدید به کار می‌برد؛ یعنی تبعیضی که پس از لغو قوانین رسمی جداسازی نژادی (قوانین جیم کرو) نه از طریق قانون‌گذاری صریح، بلکه از طریق نظام عدالت کیفری و سیاست‌های کیفری مدرن بازتولید می‌شود.

4. Apartheid

او با رد روایت رسمی و رایج مبنی بر اینکه جنگ با مواد مخدر واکنشی به بحران کرک در محله‌های فقیرنشین سیاه‌پوست بوده است، استدلال می‌کند که این جنگ پیش از ظهور واقعی بحران کرک و عمدتاً در دهه ۱۹۸۰ توسط دولت ریگان آغاز شد. همچنین، نشان می‌دهد که چطور دولت با استفاده از یک کارزار رسانه‌ای گسترده، ترس عمومی را برانگیخت و تصویری نژادزده از سیاه‌پوستان به عنوان «فروشنده»، «معتاد» یا «فاحشه‌های کرکی» ساخت تا این جنگ را توجیه کند. بر اساس تحلیل میشل الکساندر، برداشت رایج مبنی بر اینکه «جنگ با مواد مخدر» در واکنش به بحران کوکائین سنگی (کرک) در محله‌های فقیرنشین شهری آغاز شده، نادرست است. او توضیح می‌دهد که این تصور عمومی، نابرابری‌های نژادی در محکومیت‌ها و احکام مواد مخدر و نیز افزایش شدید جمعیت زندان‌ها را نتیجه سیاست‌های خیرخواهانه دولت برای مقابله با جرم در جوامع اقلیت‌نشین می‌داند درحالی‌که چنین برداشتی با واقعیت تاریخی انطباق ندارد و آغاز رسمی جنگ با مواد مخدر پیش از بروز بحران کرک صورت گرفت؛ زمانی که هنوز موضوع کرک نه در رسانه‌ها مطرح بود و نه به معضلی اجتماعی در محله‌های فقیر سیاه‌پوست بدل شده بود (Nellis, 2016, p. 4). پیامد این سیاست‌ها در آمار زندانی شدن آشکار است: «گزارش مشاهدات ما، عدم توازن فاحش میان افراد سیاه‌پوست و لاتین تبار زندانی در ایالات متحده را به تصویر می‌کشد. با توجه به نمایندگی کلی آن‌ها در جمعیت عمومی، آخرین داده‌های موجود در مورد افرادی که به زندان ایالتی محکوم شده‌اند، نشان می‌دهد که آمریکایی‌های سیاه‌پوست با نرخی تقریباً پنج برابر آمریکایی‌های سفیدپوست زندانی می‌شوند» (Pew Charitable Trusts, 2016). این شکاف عظیم نتیجه سیاست‌گذاری‌هایی است که نابرابری نژادی را نهادینه کرده‌اند.

همچنین، گزارش مستقل لامی ریویو^۱ (۲۰۱۷) که به سفارش دولت بریتانیا تهیه شد، تصریح می‌کند که نظام عدالت کیفری در مراحل مختلف (بازداشت، تعقیب و صدور حکم) دچار «سوگیری نهادی»^۲ علیه اقلیت‌های نژادی است: «در سراسر انگلستان و ولز،... کسانی که متهم، محاکمه و مجازات می‌شوند، همچنان به‌طور نامتناسبی از جوامع اقلیت هستند... عدم تناسب در تعداد افراد

1. Lammy Review

2. Institutional Bias

سیاه‌پوست در زندان‌ها در اینجا بیشتر از ایالات متحده است» (Lammy, 2017, p. 3). لازم به ذکر است که «نمود نژادی تورم کیفری» صرفاً در مرحله حبس متوقف نمی‌شود، بلکه یک زنجیره نهادی پیوسته از تماس اولیه با پلیس تا صدور حکم و اجرای مجازات را دربرمی‌گیرد. شواهد رسمی نشان می‌دهد نابرابری نژادی در سه سطح بازداشت، تعقیب و صدور حکم به صورت انباشتی عمل می‌کند و در نهایت، به بیش‌نمایی در زندان‌ها منتهی می‌شود. شکاف نژادی در عدالت کیفری صرفاً محصول نرخ جرم نیست، بلکه نتیجه انباشت تصمیمات نهادی در مراحل مختلف است. داده‌های رسمی ایالات متحده و بریتانیا نشان می‌دهد نابرابری از مرحله تماس اولیه پلیسی آغاز و در مرحله صدور حکم تشدید می‌شود.

۳.۲. نمود تکنولوژیک تورم کیفری

تورم کیفری در جوامع معاصر تنها به افزایش زندان‌ها و شمار زندانیان محدود نمی‌شود، بلکه در قالب فناوری‌های نوین نظارتی نیز خود را نشان می‌دهد. این تحول در عصری است که در آن، ابزارهای دیجیتال جایگزین یا مکمل سازوکارهای سنتی مجازات و کنترل شده و مرزهای مداخله دولت را از دیوارهای زندان فراتر برده‌اند.

یکی از نمودهای بارز این روند، گسترش نظارت الکترونیک است. بر اساس نظرسنجی دسامبر ۲۰۱۵ مؤسسه Pew Charitable Trusts، شمار متهمان و محکومان تحت نظارت الکترونیکی در ایالات متحده آمریکا طی یک دهه حدود ۱۴۰ درصد افزایش یافته و از ۵۳ هزار نفر در سال ۲۰۰۵، به بیش از ۱۲۵ هزار نفر در سال ۲۰۱۵ رسیده است. تمام ۵۰ ایالت، ناحیه کلمبیا و دولت فدرال از ابزارهای پایش الکترونیکی برای نظارت بر متهمان پیش از محاکمه و محکومان در آزادی مشروط یا تعلیقی استفاده می‌کنند. این پیمایش با اتکا به داده‌های شرکت‌های تولیدکننده و بهره‌بردار، جامع‌ترین برآورد موجود از میزان گسترش این فناوری‌ها در نظام عدالت کیفری آمریکا را ارائه می‌دهد (Pew Charitable Trusts, 2016). این فناوری‌ها در گفتمان سیاست جنایی غالباً به‌عنوان «جایگزین‌های حبس» و ابزارهای کیفرزدایی معرفی می‌شوند، اما از منظر تورم کیفری، آنچه حائز اهمیت است، گسترش شبکه نظارتی و افزایش جمعیت تحت کنترل است؛ حتی اگر این کنترل به‌جای زندان در جامعه اعمال شود.

هم‌زمان، استفاده از الگوریتم‌های پیش‌بینی‌گر در نظام عدالت کیفری نیز باعث نگرانی شده

است. برای مثال، الگوریتم کمپاس^۱ که برای سنجش خطر تکرار جرم طراحی شده است، به طور سیستماتیک نمرات خطر بالاتری به متهمان سیاه‌پوست اختصاص می‌دهد. الگوریتم کمپاس یک ابزار ارزیابی خطر است که در نظام عدالت کیفری ایالات متحده برای پیش‌بینی احتمال ارتکاب مجدد جرم توسط متهمان مورد استفاده قرار می‌گیرد. این الگوریتم با استفاده از داده‌های جمع‌آوری شده درباره پیشینه فرد، سوابق کیفری، پاسخ به پرسش‌نامه‌ها و برخی شاخص‌های رفتاری، به هر فرد «نمره خطر» اختصاص می‌دهد که قاضی یا مسئولان اصلاحی می‌توانند بر اساس آن در مورد وثیقه، آزادی مشروط یا شدت مجازات تصمیم‌گیری کنند (Larson et al, 2016). بررسی‌های پایگاه روزنامه‌نگاری تحقیقی پروپابلیکا^۲ نشان داده است که این الگوریتم با وجود داده‌های مشابه، احتمال ارتکاب مجدد جرم را برای سیاه‌پوستان بیش از سفیدپوستان ارزیابی می‌کند. این پایگاه، تحقیقی مهم و تأثیرگذار منتشر کرد که در آن سوگیری نژادی الگوریتم کمپاس بررسی شده است.^۳

از دیدگاه نظری، می‌توان این روند را در چهارچوب تحلیل‌های میشل فوکو درباره جامعه انضباطی فهمید. به باور فوکو، قدرت متجدد با بهره‌گیری از نظارت مستمر، گردآوری اطلاعات و تبدیل افراد به سوژه‌های مطیع، نظامی انضباطی برقرار می‌سازد (Foucault, 1977, pp. 195-228). در عصر دیجیتال، این نظم از دیوارهای زندان فراتر رفته است و در قالب الگوریتم‌ها، پایگاه‌های داده و فناوری‌های هوشمند، به شیوه‌ای پنهان، اما فراگیر اعمال می‌شود. بنابراین، تورم کیفری در بُعد تکنولوژیک خود نه تنها به توسعه ابزارهای کنترلی منجر شده، بلکه مفاهیمی مانند آزادی، حریم خصوصی و عدالت را نیز با چالش‌های جدی روبه‌رو ساخته است. نکته حائز اهمیت آن است که از منظر فوکویی، «تورم کیفری» صرفاً به معنای افزایش تعداد زندانیان نیست، بلکه گسترش شبکه نظارت (چه در زندان و چه در جامعه) خود مصداقی از تورم مداخلات کنترلی

1. COMPAS

مخفف Correctional Offender Management Profiling for Alternative Sanctions.

2. ProPublica

۳. تحقیقی با عنوان Bias in Criminal Risk Scores Is Mathematically Inevitable, Researchers Say.

دولت مدرن محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر، فناوری‌های نوین در عرصه عدالت کیفری غالباً با گفتمان‌هایی چون «کاهش جمعیت زندان»، «جایگزینی حبس» و «کیفرزدایی هوشمند» معرفی می‌شوند. نظارت الکترونیکی به عنوان جایگزینی برای زندان سنتی و الگوریتم‌های ارزیابی خطر به عنوان ابزاری برای «عدالت دقیق‌تر» در تصمیم‌گیری قضایی عرضه می‌شوند. با این حال، تجربه عملی بسیاری از نظام‌های حقوقی نشان می‌دهد که این تحولات الزاماً به کاهش دامنه کنترل کیفری نمی‌انجامد، بلکه در موارد متعددی به «گسترش شبکه نظارت»^۱ و افزایش شمار افرادی منجر شده است که تحت اشکال مختلف نظارت رسمی قرار می‌گیرند؛ پدیده‌ای که از دهه ۱۹۸۰ در ادبیات جرم‌شناسی انتقادی مورد توجه قرار گرفته است (Nellis, 2005; Cohen, 1985).

در چهارچوب تحلیلی فوکو، این وضعیت را می‌توان ذیل مفهوم «کارکرد مویرگی قدرت»^۲ فهم کرد (Foucault, 1977, p. 198). بنا بر این تحلیل، کنترل مدرن صرفاً از طریق زندان اعمال نمی‌شود، بلکه از طریق شبکه‌ای از ثبت، نظارت، طبقه‌بندی و ارزیابی ریسک گسترش می‌یابد و ممکن است حتی در قالب سیاست‌های ظاهراً انسانی یا بهداشتی ظهور کند؛ جایی که مجازات از قالب محصور زندان فراتر می‌رود و به شبکه‌ای گسترده از سازوکارهای مراقبت، ثبت، طبقه‌بندی و نظارت در سراسر جامعه امتداد می‌یابد. بر این اساس، آنچه در ظاهر به عنوان جایگزینی انسانی‌تر یا کارآمدتر معرفی می‌شود، در عمل می‌تواند به تعمیق و پراکندگی اشکال قدرت انضباطی بینجامد نه به تحدید آن.

به طور کلی، باید گفت پدیده «تورم کیفری» صرفاً پیامد تصمیمات حقوقی یا اصلاحات فنی در نظام عدالت کیفری نیست. این پدیده در واقع، بازتاب تحولات ساختاری ژرف در سطوح اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و فناورانه در جوامع مدرن است. تورم کیفری به عنوان یکی از نمودهای بحران‌های درونی مدرنیته، منطق حاکم بر دولت تئولیرال و شیوه‌های نوین حکمرانی در مدیریت نابرابری‌ها و ناامنی‌های اجتماعی را آشکار می‌سازد. از منظر تاریخی-اجتماعی، گسترش چشمگیر جمعیت زندانیان و تشدید پاسخ‌های کیفری در دهه‌های پایانی قرن ۲۰ و آغاز قرن ۲۱

1. Net-Widening

2. Capillary Functioning of Power

به‌ویژه در کشورهای غربی، به‌روشنی این روند را نمایان می‌سازد. در این چهارچوب، دولت تئولیرال درحالی‌که از مسئولیت‌های رفاهی و اجتماعی خود عقب‌نشینی کرده، به‌طور هم‌زمان به گسترش سازوکارهای کنترلی و کیفری برای مهار پیامدهای فقر، بیکاری و حاشیه‌نشینی پرداخته است.

تورم کیفری را می‌توان نتیجه تلاقی چند عامل دانست. از سویی، سیاست‌های تئولیرالی که با کاهش حمایت‌های اجتماعی و تقویت سازوکارهای کیفری همراه بوده‌اند و از سوی دیگر، تحولات فرهنگی، رسانه‌ای و سیاسی که از طریق تولید و بازتولید گفتمان ناامنی، مشروعیت اجتماعی لازم برای اجرای سیاست‌های کیفری سخت‌گیرانه را فراهم کرده‌اند. درنتیجه، تورم کیفری، نظام‌های عدالت کیفری را با چالش‌های عمیق مواجه ساخته و تهدیدی جدی برای بنیان‌های دموکراسی و اصول بنیادین حقوق بشر در جوامع مدرن محسوب شده است.

۳. ریشه‌های فلسفی تورم کیفری؛ تضاد درونی مدرنیته

برای فهم ریشه‌های تورم کیفری در غرب متجدد لازم است به مبانی فلسفی نظریات کیفری در سنت اندیشه غربی نگاهی ژرف داشت. این پدیده را نمی‌توان صرفاً با توسل به عوامل اجتماعی یا نهادی تبیین کرد، بلکه در سطحی بنیادی‌تر، خاستگاه آن را باید در ساختار معرفتی و اخلاقی متجدد جست‌وجو کرد؛ جایی که دو جریان اصلی در فلسفه اخلاق یعنی «سزاگرایی» و «فایده‌گرایی»، مبنای تئوریک بسیاری از سیاست‌ها و قوانین کیفری مدرن را تشکیل داده‌اند. واقع، در این میان، دو جریان اصلی فلسفه اخلاق، سزاگرایی و فایده‌گرایی، به‌مثابه پایه‌های نظری سیاست‌گذاری کیفری مدرن عمل کرده‌اند (Brooks, 2013, p. 90). در این بخش به این دو مبنا می‌پردازیم و نشان خواهیم داد چگونه این دو مبنا باعث پدیده تورم کیفری شده‌اند.

میان نظریه‌های فلسفی و تورم کیفری دو نوع نسبت قابل تصور است.

الف. نسبت علی مستقیم: نظریه مستقیماً قانون یا سیاست کیفری را تولید می‌کند.

ب. نسبت زمینه‌ساز: نظریه مشروعیت فکری و چهارچوب معرفتی لازم برای گسترش مداخلات کیفری را فراهم می‌آورد.

استدلال مقاله آن است که نسبت علی مستقیم میان سزاگرایی کانتی یا فایده‌گرایی بنتامی با تورم کیفری قابل دفاع نیست. بااین‌حال، هر دو رویکرد را می‌توان زمینه‌ساز تورم کیفری دانست؛

اگرچه با دو سازوکار متفاوت؛ زمینه‌سازی کانتی از راه‌گزینش تفسیری (برجسته‌سازی الزام به مجازات و نادیده گرفتن محدودیت‌های نظریه کانت) و زمینه‌سازی بنتامی از راه عقلانیت ابزاری (محاسبه سود جمعی و تلقی قانون به مثابه ابزار مهندسی اجتماعی).

نکته دیگر آنکه در این بخش، میان سه سطح تفکیک خواهد شد. ۱. متن فلسفی: یعنی آنچه خود کانت یا بنتام به صراحت نوشته‌اند. ۲. تفسیر نظری: یعنی خوانش‌های مختلف مفسران از این متون و ۳. کاربرست تاریخی: یعنی چگونگی بهره‌گیری از این نظریه‌ها در سیاست‌گذاری کیفری مدرن. استدلال مقاله بر آن است که تورم کیفری نه محصول مستقیم متن فلسفی، بلکه نتیجه‌گزینش تفسیری خاص و سپس کاربرست تاریخی آن در بستر دولت مدرن است.

۱.۳. سزاگرایی

سزاگرایی به عنوان یکی از بنیادین‌ترین رویکردهای فلسفی در نظریه مجازات است که بر اساس این دیدگاه، فرد صرفاً به دلیل ارتکاب جرم و بدون هرگونه پیامد اجتماعی یا سودمندی احتمالی مجازات، سزاوار کیفر است. در این چهارچوب، مجازات واکنشی درونی و عادلانه به کنش مجرمانه محسوب می‌شود نه وسیله‌ای برای اصلاح بزهکار یا بازدارندگی دیگران (Kant, 2002, p. xviii). در جوامعی که اندیشه سزاگرایی در آن‌ها غلبه دارد، معمولاً قوانینی تصویب می‌شود که هدف اصلی آن‌ها برقراری تناسب دقیق میان جرم و مجازات است. نتیجه چنین سیاست‌هایی در عمل، سخت‌گیرانه‌تر شدن نظام کیفری، افزایش مدت حبس‌ها و گسترش استفاده از کیفرهای شدید است. دلیل آنکه سیاست‌های سزاگرایی به سخت‌گیری کیفری می‌انجامد، تأکید این رویکرد بر «الزام به مجازات» است. از منظر سزاگرایی عدالت ایجاب می‌کند که هر جرمی مستحق پاسخ کیفری متناسب باشد و دولت نمی‌تواند به بهانه مصلحت‌اندیشی یا کمبود منابع از مجازات صرف‌نظر کند. این الزام اخلاقی همراه با نادیده گرفتن بسترهای اجتماعی و ساختاری جرم، عملاً به افزایش مدت حبس‌ها، تشدید مجازات و گسترش دامنه کیفرهای شدید منجر می‌شود.

۱.۱.۳. سزاگرایی کانتی و پارادوکس آزادی

فلسفه سزاگرایی به‌ویژه در تفسیر کانتی آن، نقشی تعیین‌کننده در گسترش پدیده «تورم کیفری» ایفا کرده است؛ زیرا در این رویکرد، مجازات نه بر پایه کارآمدی یا نتایج اجتماعی آن‌ها، بلکه صرفاً بر اساس اصل تناسب و تحقق عدالت صوری توجیه می‌شود. کانت به عنوان یکی از

برجسته‌ترین متفکران عصر روشنگری، مجازات را نه ابزاری برای اصلاح یا پیشگیری، بلکه ضرورتی «اخلاقی» می‌دانست که از خود ماهیت عدالت برمی‌خیزد.

از نگاه او، کیفر نماد و تجلی عدالتی است که در پاسخ به نقض قانون اخلاقی اعمال می‌شود. به بیان کانت، «اگر عدالت قانونی نابود شود دیگر زنده ماندن بشریت روی زمین به چیزی نمی‌ارزد» (Kant, 1999, p. 138). در این چهارچوب، مجازات نه صرفاً دارای کارکردی ابزاری، بلکه خود، ارزش است؛ مجازات به مثابه غایت فی‌نفسه: «هرگز نمی‌توان مجازات را فقط ابزار پیشبرد مصلحت دیگر برای خود بزهکار یا جامعه مدنی قرار داد، بلکه مجازات همواره باید به این دلیل اعمال شود که بزهکار مرتکب بزه‌ی شده است؛ زیرا هیچ‌گاه نباید یک انسان را ابزار تحقق هدف دیگری قرار داد و او را با موضوعات حقوق مالی خلط کرد؛ حتی اگر شخصیت مدنی - اجتماعی فرد مستحق از دست دادن باشد، شخصیت فطری او در برابر چنین استفاده ابزاری، همواره از او محافظت می‌کند» (Kant, 1999, p. 138). از این رو، سزاگرایی کانتی به مثابه رویکردی صریح، مطلق‌گرا و تکلیف‌محور به مجازات، بستری فراهم می‌سازد برای تصویب قوانین کیفری گسترده‌تر و پاسخ‌های کیفری سخت‌گیرانه‌تر حتی در مواردی که کارایی عملی این قوانین مورد تردید است.

آلن وود^۱ ویراستار و مترجم کتاب بنیاد مابعدالطبیعه / اخلاق در مورد کانت بیان داشته است «کانت در مورد مجازات بسیار سخت‌گیر است. هیچ هدف دیگری مانند بازدارندگی یا اصلاح مجرم به عنوان توجیه مجازات پذیرفته نمی‌شود. ارتکاب جرم به عنوان عملی خشونت‌آمیز و اعمال زور غیرمشروع، هم شرط کافی و هم شرط لازم برای مشروعیت اعمال زور - در این مورد مجازات - است» (Wood, in Kant, 2002, p. xviii). اساس نگرش در فلسفه اخلاق کانت این است که با تأکید بر وظیفه‌گرایی و الزام اخلاقی، موضعی کیفرگرایانه و قاطعانه در قبال جرم اتخاذ و بی‌کیفری را به منزله نقض اصول عدالت تلقی می‌کند.

به عبارت دیگر، نظریه اخلاقی کانت، با محوریت آزادی و خودآیینی، مبنایی فلسفی برای سزاگرایی فراهم می‌کند؛ بدین گونه که اخلاق بر پیامدها استوار نبوده، بلکه بر مبنای تکلیف و الزام

1. Allen W. Wood

عقلانی است. همچنین، مجازات، ابزاری برای اهداف اجتماعی نیست، بلکه بازتاب احترام به عقلانیت و مسئولیت اخلاقی انسان است و درنهایت، عدالت کیفری، تجلی عینی امر مطلق^۱ بوده است که کرامت انسانی را از طریق اجرای بی‌تنازل قانون اخلاقی حفظ می‌کند: «خودآیینی اساس کرامت انسان و هر موجود عقلانی است» (Kant, 2002, pp. 46 & 54).

از نظر کانت، «خودآیینی اصل برتر اخلاق است» (Kant, 2002, p. 58) و «محور و مبدأ اخلاق آزادی است و آزادگی و منظور از آزادگی یعنی اینکه اراده تحت تأثیر هیچ امری نباشد» (Kant, n.d, p. 30). زمانی که یک فعل با آگاهی کامل، مبتنی بر قانون اخلاقی و ناشی از اراده‌ای آزاد انجام شود و درعین‌حال، با قانون کلی اخلاق نیز به‌ضرورت منطبق باشد، آن فعل از منظر کانت، مصداق انجام تکلیف خواهد بود؛ تکلیفی که صورت‌بندی بنیادین اخلاق در نظام کانتی است. این آزادی چنان جایگاهی والا دارد که به باور کانت، فاعل باید به احترام آن دست به کنش اخلاقی زند. در واقع، ایده محوری در اخلاق کانتی را می‌توان احترام به قانون اخلاقی ناشی از اراده آزاد دانست. کانت می‌گوید این آزادی به‌قدری محترم و مقدس است که فاعل به احترام آن، فعل اخلاقی را انجام می‌دهد. در واقع، احترام ایده اصلی کانت است (Kant, n.d, p. 65) و مفهوم آزادی کلید تعریف خودآیینی است (Kant, 2002, p. 63).

باین‌حال، فلسفه اخلاق کانت که بر مفاهیمی مانند آزادی، خودآیینی و عقلانیت استوار است و تأثیر عمیقی بر شکل‌گیری نظام‌های کیفری مدرن داشته، در عمل به پارادوکسی منتهی شده است که از دل خود مفهوم «خودآیینی» سر برمی‌آورد. کانت خودآیینی را به‌معنای توانایی فاعل عقلانی در صدور و التزام قانون اخلاقی از درون می‌داند. سزاگرایی کانتی، اگرچه با آرمان‌هایی مانند کرامت انسانی، عقلانیت اخلاقی و آزادی آغاز می‌شود، اما در بستر دولت مدرن، به پارادوکسی منجر می‌شود که در آن، آزادی به‌واسطه خودآیینی سخت‌گیرانه، زمینه‌ساز سلطه‌ای جدید در قالب نظم کیفری می‌شود. سازوکار این تبدیل از آن جهت است که در کاربست نهادی، «خودآیینی» از یک اصل اخلاقی-وجودی (توانایی خودقانون‌گذاری) به «مسئولیت جزایی مطلق» تقلیل می‌یابد. در این فرایند، دولت مدرن با استناد به اینکه مجرم عاملی آزاد و خودآیین است، مجازات او را نه تحمیل، بلکه «احترام به خودآیینی او» تلقی می‌کند. بدین ترتیب، اعمال قدرت کیفری به نام

آزادی مشروعیت می‌یابد و سلب آزادی به مثابه تأیید آزادی بازنمایی می‌شود. از این رو سزاکرایی کانتی می‌تواند به ابزار مشروعیت‌بخشی به سلطه کیفری تبدیل شود.

برای توضیح بیشتر باید گفت در اخلاق کانت، خودآیینی یعنی اینکه فرد خود قانون اخلاقی را از عقل خویش صادر کند و خود نیز به آن ملتزم باشد. این تصور، دو رکن دارد؛ فرد آزاد است؛ زیرا تابع خواست دیگری نیست و فرد ملزم است؛ زیرا باید به قانون عقل عمل کند. اینجا نخستین تنش شکل می‌گیرد؛ فرد «آزاد» است، اما فقط زمانی که به «امر اخلاقی الزام‌آور» گوش دهد. پس آزادی کانتی، در معنایی عمیق، آزادی برای اطاعت از قانون عقل است نه آزادی برای انتخاب دلخواه. در سطح فلسفی، این منطق در واقع محدودیت‌های شدیدی بر قدرت مجازات دولت اعمال می‌کند؛ دولت نمی‌تواند انسان را صرفاً ابزار تأمین امنیت جمعی قرار دهد. با این حال، هنگامی که این منطق به دولت و نظام کیفری منتقل می‌شود، در کاربست نهادی دستخوش تحولی اساسی می‌شود. دولت مدرن به جای تأکید بر محدودیت‌های کانتی، تنها بر «الزام به مجازات» تکیه می‌کند و «خودآیینی» را به «مسئولیت جزایی مطلق» تقلیل می‌دهد. بدین ترتیب، آنچه در فلسفه کانت محدودکننده سلطه بود، در عمل به مشروعیت‌بخش سلطه کیفری بدل می‌شود. استدلال مقاله آن است که این تبدیل نه از متن کانت، بلکه از گزینش تفسیری خاص و کاربست نهادی در دولت مدرن ناشی می‌شود. چون کانت معتقد است که فرد آزاد و خودآیین است، اگر مرتکب جرم شود، مجازات او در واقع، احترام به خودآیینی اوست. این منطق در دولت مدرن به گونه‌ای عمل می‌کند که مجازات نه تنها مجاز، بلکه وظیفه دولت معرفی می‌شود. اعمال قدرت کیفری به نام احترام به فاعلیت اخلاقی مجرم توجیه می‌شود و سرکوب یا سلب آزادی، به مثابه تقدیر و تصدیق آزادی بازنمایی می‌شود. در نتیجه، مفهوم اخلاقی «خودآیینی» تبدیل می‌شود به ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به اعمال قدرت کیفری. در واقع، پارادوکس آنجاست که آزادی به مثابه توان خودقانون‌گذاری، اصلاً وضع شده بود تا محدودیت بیرونی را نفی کند، اما همین آزادی، هنگامی که وارد نظام حقوقی-دولتی شود، به مبنایی برای محدودسازی شدید آزادی‌های بیرونی بدل می‌شود. به همین دلیل، آزادی که قرار بود فرد را از سلطه رها کند، در منطق دولت مدرن می‌تواند به مبنای یک سلطه جدید تبدیل شود. این همان هسته پارادوکس است: آزادی به شکلی فهم می‌شود که نهایتاً می‌تواند آزادی را سلب کند.

۲.۱.۳. نسبت سزاگرایی کانتی با تورم کیفری

در این بخش، هدف، اثبات یک رابطه علیّ مستقیم و صریح میان سزاگرایی کانتی و تورم کیفری نیست، بلکه تبیین و تحلیل این نکته است که چگونه اصول اخلاقی و فلسفی سزاگرایی مانند ضرورت ذاتی مجازات، اصل تلازم جرم و کیفر و اتکای آن بر مفاهیمی مانند آزادی و خودآیینی فردی در بستر حقوق کیفری مدرن، زمینه‌ساز مشروعیت بخشی به گسترش ابزارهای کیفری و در نتیجه، پدیده تورم کیفری شده‌اند. به بیان دیگر، ایده‌های فلسفی کانت، به رغم نیت محدود کردن مجازات و پیشگیری از افراط در کیفردهی، عملاً در خدمت گسترش عقلانیت کیفری مدرن قرار گرفته‌اند.

در نسبت میان سزاگرایی کانت و تورم کیفری، نکته حائز اهمیت این است که در سطح متن آثار کانت، مجازات بر مبنای استحقاق و اصل تلافی توجیه می‌شود و حیثیتی اخلاقی دارد. کیفر نه ابزار سیاست جنایی، بلکه لازمه عدالت و احترام به خودآیینی فاعل عاقل است. در سطح تفسیرها، خوانش‌ها درباره دامنه و لوازم نظریه کانت متفاوت است؛ یک برداشت می‌تواند مؤید الزام سخت‌گیرانه به مجازات باشد و برداشت دیگر، می‌تواند ناظر به تحدید قدرت کیفری دولت با استناد به مبانی آزادی، حق و محدودسازی جرم‌نگاری باشد، اما در سطح کاربست نهادی و در سیاست‌گذاری کیفری مدرن، برخی مفاهیم کانتی - مانند استحقاق و ضرورت کیفر - از بستر اخلاقی خود جدا و در چهارچوب عقلانیت اداری بازتفسیر شده‌اند. در نتیجه، مجازات از پاسخی اخلاقی به نقض قانون، به ابزاری برای تثبیت اقتدار نظم حقوقی تبدیل شده است.

براین اساس، تورم کیفری را نمی‌توان به سادگی «کانتی» یا «ضد کانتی» نامید. این پدیده نه تحقق خالص نظریه کانت است و نه انکار آن، بلکه محصول گزینش و برجسته‌سازی عناصری از فلسفه کانت است که با منطق دولت مدرن و گفتمان‌های مسلط درباره نظم، امنیت و اقتدار هم‌افق بوده‌اند. به بیان دقیق‌تر، آنچه در سیاست جنایی متورم مشاهده می‌شود، نوعی اقتباس انتخابی از کانت است که اصل الزام به مجازات را حفظ می‌کند، اما حساسیت او نسبت به حدود مشروعیت قدرت کیفری را نادیده می‌گیرد.

به بیان دیگر، سزاگرایی کانتی مبتنی بر اصولی مانند عقلانیت مطلق، الزام اخلاقی کیفر، تلازم جرم و مجازات و خودآیینی فاعل اخلاقی، در فرایند انتقال به حوزه حقوق عمومی و سیاست کیفری مدرن، دچار تغییر کارکرد مفهومی می‌شود. در این مسیر، اصول اخلاقی درون‌گرای کانت که

اصالت را به کرامت و اراده آزاد فرد می‌دهند، به ابزارهایی برای حفظ اقتدار حکومت و نظم اجتماعی تبدیل می‌شوند؛ زیرا دولت مدرن از اندیشه کانت تنها «الزام به مجازات» را گزینش می‌کند و محدودیت‌های کرامت‌محور آن را کنار می‌گذارد. این گزینش تفسیری، اصول اخلاقی کانت را از بستر رهایی‌بخش خود جدا می‌کند و به مشروعیت‌بخش سخت‌گیری کیفری بدل می‌سازد. این جابه‌جایی معنایی، زمینه‌ساز قرائت‌های سخت‌گیرانه و مجازات‌محور از اندیشه کانت شده و نقش مهمی در توجیه شدت‌گرایی کیفری و گسترش دایره پاسخ‌های کیفری ایفا کرده است. در حالی که بسیاری از مفسران معاصر، نظریه کانت را صرفاً سزاگرایانه و عاری از ملاحظات پیامدی می‌دانند^۱، برخی پژوهشگران با تفکیک میان قانون اخلاقی و قانون وضعی در نوشته‌های او، نشان می‌دهند که رویکرد کانت به مجازات، منسجم‌تر و حتی واجد ابعاد کارکردگرایانه است؛ به گونه‌ای که اصول اخلاقی درون‌نگر او می‌توانند به ابزارهای برون‌نگر برای حفظ اقتدار و نظم تبدیل شوند: «رایج‌ترین تفسیر در میان نظریه‌پردازان معاصر از نظریه مجازات کانت این است که این نظریه سزاگرایانه است، اما... کانت درباره مجازات در معانی بسیار متفاوتی سخن گفته است. او در قبال نقض قانون اخلاقی، از مجازات سزاگرایانه حمایت می‌کند، اما در خصوص نقض قانون وضعی، ملاحظات پیامدی را نیز در نظر می‌گیرد... بنابراین، نظریه مجازات کانت صرفاً سزاگرایانه نیست. بخش زیادی از سردرگمی تفسیری موجود، ناشی از تفاوت‌های اساسی در نحوه سخن گفتن کانت درباره مجازات در چهارچوب قانون اخلاقی و قانون وضعی است... کانت در نوشته‌هایش اغلب مجازاتی را که ناظر به نقض قانون وضعی است، بر مبنایی غیرسزاگرایانه توجیه می‌کند. این تفسیر با غالب پژوهش‌های موجود در این حوزه در تعارض است... منشأ اصلی این ابهام تفسیری، تأکید کانت بر ملاحظات سزاگرایانه در قبال نقض قانون اخلاقی است. به نظر می‌رسد بسیاری از مفسران، بحث‌های فراوان کانت درباره مجازات در برابر نقض قانون اخلاقی را به منزله کل نظریه مجازات او در نظر گرفته‌اند...» (Brooks, 2012, pp. 206-207).

به عبارت دیگر، سزاگرایی کانت که ریشه در فلسفه اخلاق او دارد، هنگام انتقال به حوزه حقوق کیفری، دستخوش تغییراتی می‌شود که ماهیتاً بر شدت‌گرایی و گسترش قلمرو مجازات اثر

۱. صابری، ۱۳۹۲، صص. ۲۰-۲۳.

می‌گذارد. کانت در آثار فلسفه اخلاقی خود مانند بنیاد مابعدالطبیعه / اخلاق بر «تکلیف‌محوری» و «سزادهی به‌مثابه احترام به عقلانیت انسان» تأکید می‌کند، اما هنگامی که این اصل اخلاقی به عرصه قانون‌گذاری و سیاست کیفری تسری می‌یابد، به نوعی ابزار برای توجیه مداخله‌گری حداکثری دولت تبدیل می‌شود؛ زیرا «تکلیف‌محوری» مطلق کانت در عرصه عمومی به «الزام دولت به مجازات» تفسیر می‌شود و «خودآیینی» به «مسئولیت فردی مطلق» تقلیل می‌یابد. این دو در کنار نادیده گرفتن بسترهای اجتماعی جرم، دولت را به مداخله‌گری حداکثری در عرصه کیفری فرامی‌خواند. این تغییر مفهوم از اخلاق فردی به سیاست جمعی یکی از عوامل نظری تشدید تورم کیفری است و به عبارتی، بستر مناسبی برای تولید و بازتولید سازوکارهای کیفری سخت‌گیرانه و تثبیت نظم‌های سرکوبگر قانونی فراهم می‌آورد. برای مثال، اصل خودآیینی که در اخلاق کانتی ناظر به احترام به عقلانیت فردی است، در سیاست کیفری به ضرورت مسئولیت‌پذیری جزایی همه افراد تقلیل می‌یابد؛ حتی در شرایط نابرابری اجتماعی یا آسیب‌پذیری ساختاری (Agrawal, 2015, p.35).

«ضرورت اخلاقی مجازات» در اندیشه کانت، بیان‌کننده آن است که مجازات، مستقل از پیامدهای اجتماعی و سودمندی عملی آن، صرفاً به اعتبار وظیفه عقلانی اجرا شود. این برداشت تکلیف‌گرایانه، زمینه‌ساز پاسخ‌های کیفری سخت‌گیرانه و غیرقابل انعطاف توسط دولت به‌عنوان مقام و نماینده اراده عقلانی می‌شود؛ زیرا نه امکان داوری ارزشی وجود دارد و نه تخفیف یا جایگزینی برای مجازات پذیرفته است. در نتیجه، دولت مکلف به اعمال کیفر حتی در فقدان فایده اجتماعی است. این الزام اخلاقی مطلق در عمل به یکی از عوامل اصلی «تورم کیفری» در نظام‌های حقوقی مدرن بدل شده است. این دیدگاه، عملاً راه را بر بسیاری از اشکال کیفرزدایی، عدالت ترمیمی یا تدابیر غیرکیفری می‌بندد و نظام عدالت کیفری را به سمت اعمال مجازات به‌مثابه تنها پاسخ مشروع به جرم سوق می‌دهد (Hoskins, 2011, pp. 47-48).

بدین ترتیب، اندیشه اخلاقی کانت که در پی صیانت از شأن انسانی بود، در میدان عمل به یکی از عوامل نظری تشدید مداخله کیفری دولت و انسداد کیفرزدایی بدل شده است. این وضعیت را می‌توان نوعی «پارادوکس عقلانیت اخلاقی» در سنت سزاگرایی مدرن تلقی کرد که با وجود تعهد به آزادی و کرامت، به انباشت کنترل کیفری و گسترش پاسخ‌های کیفری دامن زده است. برای مثال، برخی پژوهشگران اشاره کرده‌اند که در نظام حقوقی ایالات متحده که در دوره‌هایی تحت

تأثیر آموزه‌های سزاگرایی قرار داشته، افزایش چشمگیری در دامنه جرائم و جمعیت زندانیان گزارش شده است درحالی‌که کشورهایی مانند نروژ که رویکردهای پیامدگرایانه و عدالت ترمیمی را در سیاست کیفری خود پررنگ‌تر کرده‌اند، با نرخ‌های بسیار پایین‌تری از زندانی‌سازی مواجه بوده‌اند (Agrawal, 2015, p. 2). اندیشه کیفری کانت به‌رغم اعتبار فلسفی و اخلاقی، در نظام‌های حقوقی مدرن به‌صورت سازوکارهایی سخت‌گیرانه و انباشتی درآمده و به یکی از منابع نظری تورم کیفری بدل شده است و نظام کیفری به‌جای آنکه ظرفیت خود را صرف غربالگری یا اولویت‌بندی پرونده‌ها کند، به انباشت مجازات و گسترش دامنه کیفری‌سازی دامن می‌زند (Garland, 2001, pp. 142-143).

انتقادات مهمی بر این نظام اخلاقی وارد شده است. یکی از نقدهای بنیادین به تصویر انتزاعی و غیرواقع‌گرایانه‌ای است که کانت از انسان ارائه می‌دهد؛ موجودی صرفاً عقلانی، خودآیین و فارغ از زمینه‌های اجتماعی، روانی و تاریخی. به بیان هگل، «کانت عموماً ترجیح می‌دهد از واژه «اخلاق» استفاده کند و از آنجاکه اصول کنش در فلسفه او همواره به همین تلقی محدود می‌شوند، اساساً امکان هرگونه موضع‌گیری بر پایه «زیست اخلاقی»^۱ را ناممکن می‌سازند. در واقع، او آن را به‌صراحت بی‌اعتبار کرده است و طرد می‌کند» (Hegel, 2008, p. 51). هگل معتقد است که تأکید کانت بر اصول عقلانی صرف، اخلاق را از بستر زندگی واقعی جدا می‌کند و آن را از واقعیت‌های عینی اجتماعی، روانی و تاریخی تهی می‌سازد. این نشان‌دهنده رویکردی است که کانت را متهم می‌کند به اینکه اخلاق را به نوعی خودبنیادی صلب، بدون توجه به روابط عینی انسانی تنزل داده است. جامعه‌شناسان نیز بر این باورند که مسئولیت اخلاقی و کیفری نمی‌تواند جدا از شرایط واقعی زندگی، زمینه اجتماعی و تجربه‌های زیسته او باشد.

نتیجه این فرایند، شکل‌گیری ساختارهای کیفری سخت‌گیرانه‌ای است که در آن، فرد با پذیرش عقلانیت انتزاعی نه تنها مشروعیت مجازات را می‌پذیرد، بلکه به بازتولید و درونی‌سازی اقتدار دولتی یاری می‌رساند. تناقض بنیادین اندیشه کانت که آزادی را با تکلیف‌گرایی در هم می‌آمیزد،

۱. زیست اخلاقی یعنی زندگی کردن بر پایه ارزش‌ها و روابط اخلاقی در جهان اجتماعی و تاریخی واقعی در برابر اخلاق صوری، قانونی و فردگرایانه کانت. برای مطالعه بیشتر ر. ک به: (Sittlichkeit) بخش سوم، Hegel, 1991.

زمینه‌ساز تبدیل اخلاق رهایی‌بخش به اخلاق سلطه‌آور می‌شود. بدین‌سان، عقلانیت کیفری مدرن، برخلاف آرمان‌های رهایی‌بخش روشنگری، در بستری از کنترل، اطاعت و مشروعیت‌بخشی به کیفر شکل گرفته است.

۲.۳. گذار از سزاگرایی به فایده‌گرایی

از منظر تاریخی، نگاه مطلق‌گرای کانتی با گذار به فایده‌گرایی در قرن ۱۹ دچار چرخشی تعیین‌کننده شد. فایده‌گرایان عدالت را در خدمت بیشینه‌سازی نفع جمعی قرار دادند و به‌این‌ترتیب، مجازات را به ابزاری برای بازدارندگی، اصلاح و خیر جمعی بدل کردند. این رویکرد در ظاهر، نقطه مقابل اخلاق تکلیف‌گرای کانت است، اما در عمل، هر دو به گسترش قلمرو مداخلات کیفری منجر شدند. فایده‌گرایی با تأکید بر کارآمدی مجازات، به تورم کیفری دامن زد و عقلانیت ابزاری را جایگزین عقلانیت اخلاقی کرد درحالی‌که اخلاق کانتی، با تکیه بر وظیفه و الزام، امکان انعطاف‌پذیری را از نظام کیفری سلب کرد.

۱.۲.۳. فایده‌گرایی و کیفرگرایی پنهان

فایده‌گرایی که به‌ویژه توسط فیلسوفانی مانند جرمی بنتام و جان استوارت میل در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ مطرح شد، تعیین‌کننده یکی از اصلی‌ترین مبانی فلسفی اندیشه مدرن در غرب است. فایده‌گرایی دومین رویکرد از دو رویکرد اصلی در فلسفه اخلاق در غرب پس از دوران روشن‌فکری است که هدف آن دستیابی به بیشترین منفعت برای بیشترین تعداد افراد است. رویکردهایی مانند بازدارندگی، بازپروری و اصلاح و نیز ناتوان‌سازی، از پیامدها یا لوازم عملی نظریه فایده‌گرایی به شمار می‌روند. بر اساس این نظریه، باید تصمیم‌ها و اقدامات بر اساس بیشترین منفعت و کمترین ضرر یا به عبارت دیگر، بیشترین میزان خوشبختی و کمترین میزان رنج برای بیشترین تعداد افراد اتخاذ شوند (Bentham, 2000, pp. 14-15). فایده‌گرایی بر پیشگیری از وقوع جرائم آینده و اصلاح مجرمان تأکید دارد و هدف اصلی مجازات را کاهش رنج و افزایش رفاه عمومی تعریف می‌کند. به عبارت دیگر، اگر سزاگرایی کانتی با تکیه بر ایده عدالت به مثابه وظیفه‌ای اخلاقی، مجازات را امری درون‌ذاتی عقل عملی تلقی می‌کرد، فایده‌گرایی بنتامی بر مبنای اصل بیشینه‌سازی سود جمعی، کیفر را تنها در صورتی موجه می‌داند که پیامد آن، کاهش مجموع رنج اجتماعی باشد (Bentham, 2000, p. 14).

سزاگرایی و فایده‌گرایی همواره به صورت موازی در تاریخ اندیشه کیفری حضور داشته‌اند، اما در برخی دوره‌ها (به‌ویژه از قرن ۱۹ به بعد)، رویکرد فایده‌گرایی غلبه یافت و تأثیر بیشتری بر سیاست‌گذاری کیفری گذاشت. عواملی چند در این غلبه نقش داشتند. از جمله این موارد، تغییر در دیدگاه نسبت به انسان بود. با گسترش اندیشه‌های روشنگری، انسان دیگر موجودی ذاتاً گناهکار و مستحق مجازات تلقی نمی‌شد، بلکه به عنوان موجودی عقلانی که قابل اصلاح است، دیده شد. این تغییر نگرش باعث شد هدف مجازات از انتقام به اصلاح تغییر کند. همچنین، نگرش جدید به علم و تجربه، عامل دیگر این تغییر بوده است: «تجزیه و تحلیل بن‌تام از ایده آزادی، بخش مهم و جدایی‌ناپذیری از تلاش او به عنوان یک دانشمند تجربی و یک فیلسوف برای تکمیل یک "علم انسان" با الگوبرداری از علوم فیزیکی نیوتنی بود» (Douglas, n.d, p.3). پیشرفت‌های علمی در روان‌شناسی و جامعه‌شناسی به درک بهتر رفتار مجرمانه کمک کرد و جرم‌شناسی پوزیتیویستی را شکل داد. برای مثال، نظریه‌های مربوط به تأثیر محیط اجتماعی و تربیت بر رفتار، دیدگاه مجازات‌محور سنتی را به چالش کشید. این تحولات مستقیماً از فایده‌گرایی نشئت نمی‌گرفت، اما سیاست‌های فایده‌گرایانه از این یافته‌ها برای توجیه تأکید بر بازپروری به جای مجازات بی‌رحمانه بهره بردند. جوامع مدرن به جای تمرکز بر گذشته و جرم رخ داده، به آینده و پیشگیری از جرم در راستای حفظ منافع بیشتر برای افراد بیشتر توجه بیشتری نشان دادند. این رویکرد موجب شد که مجازات به عنوان ابزاری برای کاهش جرم و افزایش امنیت عمومی در نظر گرفته شود. به این ترتیب، بسیاری از نظام‌های حقوقی در قرن‌های ۱۹ و ۲۰ اصول فایده‌گرایانه را پذیرفتند. برای مثال، تأسیس نهادهایی مانند زندان‌های اصلاحی و برنامه‌های بازپروری مجرمان در راستای این تغییر به وجود آمد.

به بیان دیگر، فایده‌گرایی با پذیرش اصل ابزارانگاری، مجازات را در خدمت اهدافی مانند کاهش جرم، اصلاح مجرم و افزایش امنیت عمومی درمی‌آورد. این نگاه ممکن است در ظاهر به سیاست‌هایی مانند کیفرزدایی، جایگزین‌های حبس و زندان‌های باز بینجامد، اما در بنیان خود حامل منطقی است که بسط پنهان اشکال نوین مجازات و نظارت را امکان‌پذیر می‌سازد. گسترش ابزارهایی مانند نظارت خانگی، دستبندهای الکترونیکی، تحلیل داده‌های بزرگ و هوش مصنوعی در پیش‌بینی جرم، به معنای نفی کیفر نیست، بلکه بازتعریف آن در قالبی کارآمدتر، هوشمندتر و

همه‌جانبه‌تر است. در این چهارچوب، زندان از جایگاه یک نهاد صرفاً تنبیهی، به «کارخانه‌ای برای اصلاح و بازاجتماعی‌سازی» بدل می‌شود؛ ایده‌ای که به بیان فوکو ریشه در الگوی پان‌اپتیکون^۱ بنتم دارد و با هدف اصلاح از طریق نظارت دائمی طراحی شده، اما در عمل، الگوی زیربنایی دولت‌های نظارتی مدرن را شکل داده است (Foucault, 1977, p. 196).

این منطق به‌گونه‌ای پنهانی در درون سیاست‌های کیفرزدایانه معاصر نیز حضور دارد؛ جایی که کاهش ظاهری کیفر جای خود را به کنترل روانی، داده‌محور و الگوریتمی می‌دهد. برای مثال، در چین تا سال‌های اخیر چندین میلیون دوربین با قابلیت تشخیص چهره در راستای پیشگیری از جرم فعال بوده‌اند درحالی‌که این فناوری در عمل، مرز میان امنیت و سرکوب را از میان برده است و نمونه افراطی فایده‌گرایی محسوب می‌شود: «در دهه گذشته، دولت‌ها به‌طور فزاینده‌ای از فناوری‌های اطلاعاتی برای جمع‌آوری داده و نظارت بر شهروندان خود استفاده کرده‌اند. بسیاری از ناظران، چین را از نظر فناوری پیشرفته می‌دانند از جمله در زمینه بهره‌گیری از نظارت دیجیتال» (Su et al, n.d, p. 2).

درمجموع، باید گفت در حوزه عدالت کیفری، فایده‌گرایی مجازات را نه به‌عنوان پاسخی ذاتی به جرم، بلکه به‌عنوان ابزاری برای دستیابی به اهدافی چون بازدارندگی، اصلاح و بازپروری، حفاظت از جامعه و جلب رضایت عمومی در نظر می‌گیرد. بازدارندگی با ایجاد ترس از مجازات، از وقوع جرائم در آینده جلوگیری می‌کند؛ اصلاح و بازپروری که با تغییر رفتار مجرمان، آن‌ها را به جامعه بازمی‌گرداند؛ حفاظت از جامعه با حذف موقت یا دائم مجرمان، از آسیب‌رسانی آن‌ها جلوگیری می‌کند. همچنین، اجرای عدالت با افزایش احساس امنیت و رفاه عمومی، رضایت جامعه را به دنبال دارد.

۲.۲.۳. نسبت فایده‌گرایی با تورم کیفری

در بیان بنتم، مجازات «شری» است که تنها در صورت ضرورت برای دفع شرّ بزرگ‌تر توجیه می‌شود (Bentham, 2000, p. 134) و ظاهر بیان او، دفاع از حداقل‌گرایی تنبیهی است. با این حال، دو مؤلفه در فایده‌گرایی بنتامی ظرفیت گسترش نظام کیفری را فراهم می‌سازد: نخست، تعمیم اصل

1. Panopticon

فایده عمومی به هر رفتاری که در محاسبه لذت و رنج جمعی مؤثر باشد و دوم، تلقی قانون به مثابه ابزار مهندسی و پیشگیری اجتماعی. فایده‌گرایان بعدی مانند میل تفاوت‌های مهمی با بنتام داشتند و لزوماً همه آن‌ها قانون را «ابزار مهندسی اجتماعی» نمی‌دانستند، اما در خوانش‌های قرن‌های ۱۹ و ۲۰، بعد محاسبه‌گرایانه و پیشگیرانه خوانش بنتامی برجسته شد و مجازات از واکنش اخلاقی به ابزار «تنظیم اجتماعی» تبدیل شد. در بستر دولت مدرن متأخر به‌ویژه در پیوند با عقلانیت مدیریتی و امنیتی، این منطق زمینه‌ساز جرم‌انگاری‌های پیشگیرانه، سیاست‌های تحمل صفر و مدیریت ریسک شد؛ تحلیلی که آثاری چون فرهنگ کنترل^۱ نوشته دیوید گارلند نیز آن را تأیید می‌کند (Garland, 2001, p. 8). بدین ترتیب، تورم کیفری نه تصریحی در متن بنتام است و نه صرفاً سوءتفسیر، بلکه حاصل ظرفیت درونی فایده‌گرایی برای ابزارسازی از مجازات و بهره‌برداری تاریخی دولت مدرن از این ظرفیت است؛ چنان‌که کانت ظرفیت «الزام به مجازات» را فراهم می‌کند و بنتام ظرفیت «گسترش قلمرو مداخله کیفری» را.

بر پایه اندیشه‌های اخلاقی و سودمحور، لزوم آگاهی از امر و نهی قانونی پیش از ارتکاب رفتار مجرمانه مورد توجه قرار گرفت. در این راستا، وظیفه تصویب قوانین جدید یا اصلاح قوانین پیشین بر عهده قانون‌گذار نهاده شد (کلی، ۱۳۸۲، صص. ۴۱۲ و بعد). بدین ترتیب، حل بحران‌های اجتماعی مستلزم التزام به قانونی از پیش موجود شد؛ قانونی که قابل فهم، منسجم، صریح بوده و ضمن تعیین وظایف افراد، ضمانت اجرای مشخصی در صورت تخلف داشته باشد. (Ashworth & Horder, 2013, p. 24). از همین رو، اصل قانونی بودن جرم و مجازات که زاینده اندیشه‌های روشنگرانه است، مبانی فلسفی آن بیش از آنکه با فایده‌گرایی همسو باشد، با سنت سزاگرایی (کانتی) پیوند دارد؛ زیرا تأکید بر عدالت صوری، پیش‌بینی‌پذیری و تحدید قدرت دولت که از مؤلفه‌های محوری این اصل هستند، جایگاه مهمی یافت، اما به ابزاری در دست حکومت‌ها برای افزایش قانون‌گذاری کیفری و گسترش دامنه جرم‌انگاری بدل شد و درنهایت، تورم کیفری را نتیجه داد.

فایده‌گرایی با تکیه بر تجربه‌گرایی، تصمیم‌گیری کیفری را به داده‌های رفتاری و محاسبه

پیامدهای اجتماعی واگذار می‌کند. از این‌رو هر رفتار بالقوه آسیب‌زا می‌تواند برای تضمین پیشگیری، موضوع جرم‌انگاری قرار گیرد. در این چهارچوب، گردآوری داده و پیش‌بینی رفتار به ابزار توجیه گسترش مداخله کیفری بدل می‌شود و سیاست جنایی بر کنترل پیشگیرانه رفتارهای روزمره متمرکز می‌شود. افزون‌براین، با کنار گذاشتن معیارهای عقل‌گرایانه یا دینی و اتکای صرف به منطق سود اجتماعی، محدودیت ذاتی برای جرم‌انگاری باقی نمی‌ماند؛ قانون‌گذار می‌تواند هر رفتار «مضر برای نظم اجتماعی» را بدون تکیه بر استحقاق اخلاقی جرم‌انگاری کند. پیامد عملی این رویکرد، حذف معیارهای مطلق و گسترش افقی قلمرو جرم‌انگاری و مقررات کیفری است.

اصل «بیشترین خوشبختی برای بیشترین افراد» در چهارچوب فایده‌گرایی، بیان‌کننده تقدم سود جمعی بر حقوق فردی است. از این‌رو هر قانون یا مجازاتی که به افزایش منفعت عمومی بینجامد، مشروع تلقی می‌شود حتی اگر به زیان اقلیت‌ها یا گروه‌های آسیب‌پذیر باشد. در این منطق، سیاست کیفری بر محاسبه هزینه-فایده و سنجش لذت و درد استوار است و برای تضمین بازدارندگی، شدت و دامنه مجازات باید به گونه‌ای تنظیم شود که «رنج کیفر» بر «منفعت جرم» غلبه کند. پیامد عملی چنین رویکردی، توجیه افزایش کمی و کیفی مجازات، توسعه نهادهای کیفری و درنهایت، تشدید تورم کیفری و تعمیق شکاف‌های اجتماعی است.

به‌طورکلی، مبانی فایده‌گرایی با تمرکز بر سود اجتماعی، پیش‌بینی رفتار انسان و بازدارندگی، به‌طور نظام‌مند به گسترش جرم‌انگاری و تشدید مجازات انجامیدند. در عمل، این منطق فلسفی، به شکل‌گیری تورم کیفری در جوامع غربی منجر شد: افزایش تعداد جرائم، طول حبس، ابزارهای نظارتی و فشارهای اجتماعی بر گروه‌های آسیب‌پذیر. به‌طورکلی، در قرن ۲۰، اصول فایده‌گرایی به ابزاری برای کنترل اجتماعی و گسترش دستگاه کیفری تبدیل شد (Garland, 2001, p. 194). این چرخش مفهومی، اهداف اولیه فایده‌گرایی را به نتایجی متضاد و حتی متضاد با انتظارات نخستین رساند.

به بیان دیوید گارلند «... این تلاش برای ایجاد نظم اجتماعی از طریق ابزارهای کیفری به‌ویژه در دموکراسی‌های مدرن متأخر، عمیقاً مشکل‌ساز است... تأکید جدید بر مجازات و پلیس، همه فرایندها را پوشانده و تقویت کرده است» (Garland, 2001, p. 202). در ایالات متحده، خصوصی‌سازی زندان‌ها و منافع اقتصادی ناشی از آن در چهارچوب محاسبات فایده‌گرایانه سبب شد که زندان‌ها به منبع درآمد تبدیل شوند: «زندان بازسازی‌شده امروزی یک راه‌حل کیفری آماده

برای مشکل جدید محرومیت اجتماعی و اقتصادی است» (Garland, 2001, p. 199). بدین سبب، فشار برای افزایش شمار زندانیان و طول مدت حبس افزایش یافت، اما نتیجه‌ای حاصل نشد و «افزایش حبس باید میزان جرم و جنایت را تا حد زیادی کاهش می‌داد... با این حال، تا اواسط دهه ۱۹۹۰، هیچ کاهش گسترده‌ای در جرم و جنایت مشاهده نشد. عدم کاهش نرخ جرم و جنایت متناسب با افزایش میزان و شدت مجازات، پارادوکس مجازات را آشکار می‌کند» (Fagan & Meares, n.d, p. 173). برخلاف تصور، این سیاست‌ها نتوانستند به‌طور مؤثری نرخ جرم و جنایت را کاهش دهند. این عدم موفقیت، پارادوکس مجازات را آشکار ساخت؛ یعنی وضعیتی که هدف اعلام‌شده (کاهش جرم) با نتیجه عملی (عدم کاهش) در تضاد قرار می‌گیرد.

بدین ترتیب، فایده‌گرایی به عنوان یک نظریه اخلاقی و فلسفی، در ابتدا هدف انسانی‌تر کردن نظام‌های کیفری و ارتقای کارآمدی آن‌ها را دنبال می‌کرد، اما تأکید آن بر پیامدهای جمعی و سود اجتماعی، نقشی غیرمستقیم در پدید آمدن تورم کیفری ایفا کرده است. سیاست‌گذاران با الهام از این تفکر، قوانین کیفری سخت‌گیرانه‌تری وضع کردند که در نهایت، افزایش جمعیت زندان‌ها، تشدید مجازات و گسترش نظام کیفری را در پی داشت (Pratt et al, n.d, p. xii).

۳.۳. مدل دوجهی متناقض‌نمای مدرنیته؛ جمع‌بندی دو سنت در یک دوگان ساختاری

استدلال مقاله آن است که تورم کیفری نه از یک منطق واحد، بلکه از همزیستی تنش‌آمیز دو وجه عقلانیت مدرن ناشی می‌شود؛ دو وجهی که می‌توان آن‌ها را تحت عنوان «وجه آزادی» و «وجه کنترل» صورت‌بندی کرد. این دو وجه، هرچند از دو سنت فلسفی متفاوت برخاسته‌اند، در کاربست نهادی خود به نتایجی هم‌افزا می‌انجامند. آنچه در ادامه می‌آید، بازنمایی این تحول مفهومی در فرایند کاربست نهادی است نه ترسیم رابطه‌ای علی و خطی.

وجه نخست، برگرفته از سنت سزاگرایی کانتی، با تأکید بر خودآیینی عقلانی آغاز می‌شود. این خودآیینی، اما در فرایند انتقال به سیاست کیفری، به تفسیری انتزاعی از مسئولیت فردی می‌انجامد و بسترهای اجتماعی و ساختاری جرم را نادیده می‌گیرد. در این مسیر، مفهوم استحقاق مجازات - که سزاواری به کیفر را صرفاً به دلیل ارتکاب جرم توجیه می‌کند - به الزامی برای دولت بدل می‌شود تا کیفر را به عنوان تکلیفی اخلاقی اعمال کند. نتیجه این منطق، سخت‌گیری کیفری و گسترش جرم‌انگاری به نام احترام به خودآیینی مجرم است؛ غافل از آنکه خودآیینی در اصل

کانتی صفت سوژه اخلاقی بود نه مبنایی برای سلب آزادی. آنچه در این مسیر با عنوان آزادی آغاز شد، در فرجام به سلب آزادی و گسترش کنترل کیفری می‌انجامد. دولتی که خود را موظف به مجازات می‌داند، هرگونه نرم‌شدگی را نقض عدالت تلقی می‌کند.

وجه دوم، برگرفته از سنت فایده‌گرایی بنتامی، با اولویت دادن به امنیت و پیشگیری بر حقوق فردی شکل می‌گیرد. در این نگاه، مجازات دیگر پاسخی اخلاقی به جرم نیست، بلکه ابزاری برای تأمین سود جمعی و کارآمدی اجتماعی است. از این منظر، گسترش نظارت دیجیتال، الگوریتم‌های پیش‌بینی‌گر و کیفرهای جایگزین نه به‌مثابه تحدید کنترل، بلکه به‌عنوان تکنیک‌های نوین مدیریت خطر توجیه می‌شوند. نتیجه این مسیر، «تورم نظارتی» و کنترل فراگیر به نام کارآمدی و تأمین امنیت است؛ جایی که قلمرو مداخله کیفری از دیوارهای زندان فراتر می‌رود و به نظارت بر زندگی روزمره شهروندان گسترش می‌یابد.

آنچه این دو وجه را به یک دوگان متعارض ساختاری بدل می‌کند، نه تضاد ظاهری آن‌ها، بلکه هم‌افزایی در عمل است. وجه نخست از طریق تأکید بر مسئولیت فردی و مفهوم استحقاق، سخت‌گیری کیفری را توجیه می‌کند و وجه دوم از طریق منطق پیشگیری و امنیت، نظارت فراگیر را مشروع می‌کند. دولت مدرن هم‌زمان «به نام آزادی» سخت می‌گیرد و «به نام امنیت» نظارت می‌گسترده و این دو وجه نه در تعارض با یکدیگر، بلکه در هماهنگی و هم‌افزایی، تورم کیفری را در دو سطح کیفری و نظارتی بازتولید می‌کنند. تورم کیفری از این منظر، نه یک خطای گذرا یا نتیجه تصمیم‌های نادرست، بلکه تجلی عینی همین متناقض‌نمای درونی عقلانیت متجدد است.

نتیجه‌گیری

مقاله حاضر در پی پاسخ به این پرسش بود که آیا تورم کیفری نتیجه‌ای ناخواسته و خطایی در سیاست‌گذاری است یا پیامد اجتناب‌ناپذیر عقلانیت متجدد؟ یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تورم کیفری نه یک خطای گذرا، بلکه پیامد اجتناب‌ناپذیر عقلانیت متجدد است، اما این «اجتناب‌ناپذیری» از نوع علیّ جبری نیست (که گویی نظریه‌های فلسفی مستقیماً قوانین کیفری را تولید می‌کنند)، بلکه از نوع «ظرفیت‌های درونی و هم‌افزایی دو وجه آزادی و کنترل» در دولت متجدد است.

تحلیل پیش‌گفته در بخش‌های پیشین به‌ویژه مدل دوجوهی متناقض‌نمای تجدد نشان داد که

آنچه به گسترش بی‌رویه سیاست‌های کیفری انجامیده، نه صرفاً «کارکردهای بیرونی» نظریه‌ها، بلکه ظرفیت‌ها و تنش‌های درونی عقلانیت متجدد است که در سطح نهادی به گونه‌ای خاص فعال شده‌اند. از این رو تورم کیفری را باید بیش از آنکه محصول مستقیم یک نظریه معین بدانیم، نتیجه برهم‌کنش میان مبانی اخلاقی تجدد و منطق حکمرانی دولت متجدد تلقی کنیم.

در سنت وظیفه‌گرایانه کانتی، مجازات بر پایه استحقاق اخلاقی و احترام به خودآیینی فاعل عاقل توجیه می‌شود. هنگامی که اصل «الزام به مجازات» از بستر محدودکننده نظریه حق جدا و در قالب سیاست عمومی بازتفسیر شود، به سخت‌گیری ساختاری و کاهش انعطاف‌پذیری نظام عدالت کیفری می‌انجامد. در سنت فایده‌گرایانه بنتامی، مجازات «شری ضروری» دانسته می‌شود که تنها در صورت تحقق منفعتی بزرگ‌تر موجه است. همین منطق ابزارگرایانه، با گشودن امکان محاسبه سود و زیان جمعی در هر حوزه‌ای از رفتار انسانی، ظرفیت توسعه قلمرو مداخله کیفری را فراهم می‌آورد.

آنچه این دو سنت را به یک متناقض‌نمای ساختاری بدل می‌کند، نه تضاد ظاهری آن‌ها، بلکه هم‌افزایی در عمل است. وجه نخست از طریق تأکید بر مسئولیت فردی، سخت‌گیری کیفری را توجیه می‌کند. وجه دوم از طریق منطق پیشگیری و امنیت، نظارت فراگیر را مشروع می‌کند. دولت مدرن هم‌زمان «به نام آزادی» سخت می‌گیرد و «به نام امنیت» نظارت می‌گسترده. تورم کیفری در نقطه تلاقی این دو وجه رخ می‌دهد.

تحلیل ریشه‌ای تورم کیفری مستلزم واکاوی هم‌زمان مبانی معرفتی اخلاق مدرن و سازوکارهای نهادی دولت معاصر است. بدون چنین تحلیلی، نقد تورم کیفری یا به سطح اصلاحات فنی فروکاسته می‌شود یا به نفی کلی نظریه‌های اخلاقی تقلیل می‌یابد. یافته‌های این پژوهش دلالت‌های مهمی برای بازاندیشی در مبانی فلسفی جرم‌انگاری، امکان کیفرزدایی و نسبت عدالت کیفری با حقوق بشر در پرتوی متناقض‌نمای درونی مدرنیته دارد. این بازاندیشی تا مهیا شدن بستر اندیشه برای واکاوی بنیادین معنای آزادی انسان و بازتعریف آن در افقی فراسوی بحران‌های تجدد امکان‌پذیر نخواهد بود.

منابع

- ۱) دولتشاهی‌نژاد، فرج‌الله، گل‌خندان، سمیرا و رجبیه، محمدحسین (۱۴۰۲). علل تورم کیفری تقنینی در ایران و چالش‌های ناشی از آن. نشریه فقه جزای تطبیقی، دوره ۳، شماره ۵، صص. ۱۲۷-۱۴۸.
<https://doi.org/10.22034/jccj.2024.427925.1437>
- ۲) رستمی، هادی (۱۴۰۲). فروپاشی آیین دادرسی کیفری منصفانه در رویارویی با بحران‌های سیاسی و اجتماعی. پژوهش حقوق کیفری، دوره ۱۱، شماره ۴۵، صص. ۶۷-۱۰۳.
<https://doi.org/10.22054/jclr.2023.73744.2585>
- ۳) صابری، علی (۱۳۹۲). توجیه مجازات از رویکردهای محض تا رویکرد بینابین (رساله دکتری حقوق جزا). دانشگاه تهران، دانشکده حقوق و علوم سیاسی.
- ۴) عبدالحسین قمی، زهرا، محمودی، فیروز و قورچی بیگی، مجید (۱۴۰۲). گفتمان قدرت و دانش در تحلیل مجازات مدرن. مجله حقوق کیفری، دوره ۱۲، شماره ۴۵، صص. ۸۱-۱۱۹.
- ۵) قدرتی، نورالله، میرخلیلی، سیدمحمود و حاجی ده‌آبادی، محمدعلی (۱۴۰۲). پیامدهای حقوقی جرم‌انگاری فراگیر در نظام قضایی ایران. حقوق اسلامی، دوره ۲۰، شماره ۳، صص. ۱۵۹-۱۸۴.
- ۶) کلی، جان موریس (۱۳۸۲)، تاریخ مختصر تئوری حقوقی غرب (محمد راسخ، مترجم). طرح نو.
- 7) Agrawal, D. (2015). The impulse to punish: A critique of retributive justice. Scripps College.
- 8) Alexander, M. (2010). The new Jim Crow: Mass incarceration in the age of colorblindness. New Press.
- 9) Angwin, J., Larson, J., Mattu, S., & Kirchner, L. (2016). Machine bias. ProPublica.
- 10) Ashworth, A., & Horder, J. (2013). Principles of criminal law. Oxford University Press.
- 11) Bell, E. (2011). Criminal justice and neoliberalism. Palgrave Macmillan.
- 12) Bentham, J. (2000). An introduction to the principles of morals and legislation. Batoche Books.
- 13) Brooks, T. (2012). Kant's theory of punishment. Sheffield: University of Sheffield.
- 14) Brooks, Thom. (2013). Punishment. Routledge.
- 15) Bureau of Justice Statistics. (2023). Prisoners in 2022: Statistical tables. U.S. Department of Justice, Office of Justice Programs.
- 16) Cohen, S. (1985). Visions of social control: Crime, punishment and classification. Polity Press.
- 17) Douglas, G. L. (n.d.). Bentham on liberty: Jeremy Bentham's idea of liberty in relation to his utilitarianism. University of Toronto Press.
- 18) Fagan, J., & Meares, T. L. (n.d.). Punishment, deterrence and social control: The paradox of punishment in minority communities.
- 19) Foucault, M. (1977). Discipline and punish: The birth of the prison. Pantheon.

- 20) Garland, D. (2001). *The culture of control: Crime and social order in contemporary society*. Oxford University Press.
- 21) Hegel, G. W. F. (1991). *Elements of the philosophy of right*. Cambridge University Press.
- 22) Hegel, G. W. F. (2008). *Outlines of the philosophy of right*. Oxford University Press.
- 23) Hoskins, Z. (2011). Deterrent punishment and respect for persons. *Social Theory and Practice*.
- 24) Husak, D. (2008). *Overcriminalization: The limits of the criminal law*. Oxford University Press.
- 25) Kant, I. (1999). *Metaphysical elements of justice*. Hackett Publishing Company.
- 26) Kant, I. (2002a). *Groundwork for the metaphysics of morals* (A. W. Wood, Ed. & Trans.). Yale University Press.
- 27) Kant, I. (2002b). *Groundwork for the metaphysics of morals* (E. A. Wood, Ed.). New York: Yale University.
- 28) Kant, I. (n.d.). *Critique of practical reason*. Cambridge University Press.
- 29) Lacey, N. (2008). *The prisoners' dilemma: Political economy and punishment in contemporary democracies*. Cambridge University Press.
- 30) Lammy, D. (2017). *The Lammy review: An independent review into the treatment of, and outcomes for, Black, Asian and minority ethnic individuals in the criminal justice system*. Ministry of Justice.
<https://www.gov.uk/government/publications/lammy-review-final-report>
- 31) Larson, J., Mattu, S., Kirchner, L., & Angwin, J. (2016). How we analyzed the COMPAS recidivism algorithm. ProPublica.
- 32) Morris, N. (2008). More than 3,600 new offences under Labour. *The Independent*.
- 33) Nellis, Ashley. (2016). *The color of justice: Racial and ethnic disparity in state prisons*. The Sentencing Project.
- 34) Nellis, M. (2005). Electronic monitoring, satellite tracking and the new punitiveness in England and Wales. In J. Pratt, D. Brown, M. Brown, S. Hallsworth, & W. Morrison (Eds.), *The new punitiveness: Trends, theories, perspectives* (pp. 167-188). Willan Publishing.
- 35) Pew Charitable Trusts. (2016). *Use of electronic offender-tracking devices expands sharply: Number of monitored individuals more than doubled in 10 years* (Issue Brief).
- 36) Pratt, J., Brown, D., Brown, M., Hallsworth, S., & Morrison, W. (Eds.). (n.d.). *The new punitiveness: Trends, theories, perspectives*.
- 37) Rodríguez, D. (2005). Asian-American studies in the age of the prison industrial complex: Departures and re-narrations. *Review of Education, Pedagogy, and Cultural Studies*, 27(3), 241-263. <https://doi.org/10.1080/10714410500228918>
- 38) Su, Z., Xu, X., & Cao, X. (n.d.). What explains popular support for government surveillance in China? School of International and Public Affairs, Shanghai Jiao Tong University; Department of Politics, Princeton University; Department of Political Science, Penn State University.

- 39) Tufts University Prison Divestment. (n.d.). Prison contracts: Profits & politics. <https://sites.tufts.edu/prisondivestment/prison-contracts/>
- 40) Wacquant, L. (2009). Punishing the poor: The neoliberal government of social insecurity. Duke University Press.



References

- 1) Abdolhossein Qomi, Zahra, Mahmoudi, Firouz, & Ghoorchi Beygi, Majid (1402 SH/2023). *Goftmān-e Qodrat va Dānesh dar Taḥlil-e Mojāzāt-e Modern* [Discourse of Power and Knowledge in the Analysis of Modern Punishment]. *Majalleh-ye Hoquq-e Keyfari* [Criminal Law Journal], Vol. 12, No. 45, pp. 81-119 [in Persian].
- 2) Agrawal, D. (2015). *The impulse to punish: A critique of retributive justice*. Scripps College.
- 3) Alexander, M. (2010). *The new Jim Crow: Mass incarceration in the age of colorblindness*. New Press.
- 4) Angwin, J., Larson, J., Mattu, S., & Kirchner, L. (2016). *Machine bias*. ProPublica.
- 5) Ashworth, A., & Horder, J. (2013). *Principles of criminal law*. Oxford University Press.
- 6) Bell, E. (2011). *Criminal justice and neoliberalism*. Palgrave Macmillan.
- 7) Bentham, J. (2000). *An introduction to the principles of morals and legislation*. Batoche Books.
- 8) Brooks, T. (2012). *Kant's theory of punishment*. Sheffield: University of Sheffield.
- 9) Brooks, Thom. (2013). *Punishment*. Routledge.
- 10) Bureau of Justice Statistics. (2023). *Prisoners in 2022: Statistical tables*. U.S. Department of Justice, Office of Justice Programs.
- 11) Cohen, S. (1985). *Visions of social control: Crime, punishment and classification*. Polity Press.
- 12) Douglas, G. L. (n.d.). *Bentham on liberty: Jeremy Bentham's idea of liberty in relation to his utilitarianism*. University of Toronto Press.
- 13) Dowlatshahi Nejad, Farajollah, Golkhandan, Samira, & Rajabiyeh, Mohammad Hossein (1402 SH/2023). 'Elal-e Tavarrom-e Keyfari-ye Taqnini dar Īrān va Čāleshhā-ye Nāshī az Ān [Causes of Legislative Criminal Inflation in Iran and Challenges Arising from It]. *Nashriyeh-ye Feqh-e Jaza-ye Tatbiqu* [Comparative Criminal Jurisprudence Journal], Vol. 3, No. 5, pp. 127-148. doi: 10.22034/jccj.2024.427925.1437 [in Persian].
- 14) Fagan, J., & Meares, T. L. (n.d.). *Punishment, deterrence and social control: The paradox of punishment in minority communities*.
- 15) Foucault, M. (1977). *Discipline and punish: The birth of the prison*. Pantheon.
- 16) Garland, D. (2001). *The culture of control: Crime and social order in contemporary society*. Oxford University Press.
- 17) Hegel, G. W. F. (1991). *Elements of the philosophy of right*. Cambridge University Press.
- 18) Hegel, G. W. F. (2008). *Outlines of the philosophy of right*. Oxford University Press.
- 19) Hoskins, Z. (2011). *Deterrent punishment and respect for persons*. Social Theory and Practice.
- 20) Husak, D. (2008). *Overcriminalization: The limits of the criminal law*. Oxford University Press.
- 21) Kant, I. (1999). *Metaphysical elements of justice*. Hackett Publishing Company.

- 22) Kant, I. (2002a). Groundwork for the metaphysics of morals (A. W. Wood, Ed. & Trans.). Yale University Press.
- 23) Kant, I. (2002b). Groundwork for the metaphysics of morals (E. A. Wood, Ed.). New York: Yale University.
- 24) Kant, I. (n.d.). Critique of practical reason. Cambridge University Press.
- 25) Kelly, John Maurice (1382 SH/2003). Tāriḵ-e Moḵtaṣar-e Te'ori-ye Hoḡūqī-ye Ġarb (Mohammad Rasekh, Trans.) [A Short History of Western Legal Theory]. Tehran: Tarh-e Now [in Persian].
- 26) Lacey, N. (2008). The prisoners' dilemma: Political economy and punishment in contemporary democracies. Cambridge University Press.
- 27) Lammy, D. (2017). The Lammy review: An independent review into the treatment of, and outcomes for, Black, Asian and minority ethnic individuals in the criminal justice system. Ministry of Justice.
<https://www.gov.uk/government/publications/lammy-review-final-report>
- 28) Larson, J., Mattu, S., Kirchner, L., & Angwin, J. (2016). How we analyzed the COMPAS recidivism algorithm. ProPublica.
- 29) Morris, N. (2008). More than 3,600 new offences under Labour. The Independent.
- 30) Nellis, Ashley. (2016). The color of justice: Racial and ethnic disparity in state prisons. The Sentencing Project.
- 31) Nellis, M. (2005). Electronic monitoring, satellite tracking and the new punitiveness in England and Wales. In J. Pratt, D. Brown, M. Brown, S. Hallsworth, & W. Morrison (Eds.), The new punitiveness: Trends, theories, perspectives (pp. 167-188). Willan Publishing.
- 32) Pew Charitable Trusts. (2016). Use of electronic offender-tracking devices expands sharply: Number of monitored individuals more than doubled in 10 years (Issue Brief).
- 33) Pratt, J., Brown, D., Brown, M., Hallsworth, S., & Morrison, W. (Eds.). (n.d.). The new punitiveness: Trends, theories, perspectives.
- 34) Qodrati, Nouroollah, Mirkhalili, Sayyid Mahmoud, & Haji Dehabadi, Mohammad Ali (1402 SH/2023). Payāmadhā-ye Hoḡūqī-ye Jorm-engāri-ye Farāḡir dar Neẓām-e Qazā'i-ye Īrān [Legal Consequences of Widespread Criminalization in the Judicial System of Iran]. Hoquq-e Eslami [Islamic Law], Vol. 20, No. 3, pp. 159-184 [in Persian].
- 35) Rodríguez, D. (2005). Asian-American studies in the age of the prison industrial complex: Departures and re-narrations. Review of Education, Pedagogy, and Cultural Studies, 27(3), 241-263.
<https://doi.org/10.1080/10714410500228918>
- 36) Rostami, Hadi (1402 SH/2023). Forūpāši-ye Āyīn-e Dādrasī-ye Keyfari-ye Monṣefāneh dar Rūyārūyī bā Bohrānhā-ye Siyāsī va Ejtemā'i [The Collapse of Fair Criminal Procedure in the Face of Political and Social Crises]. Pazhohesh-e Hoquq-e Keyfari [Criminal Law Research], Vol. 11, No. 45, pp. 67-103. doi: 10.22054/jclr.2023.73744.2585 [in Persian].
- 37) Saberi, Ali (1392 SH/2013). Towjīh-e Mojāzāt az Rūykerdhā-ye Maḥẓ tā

- Rūykerd-e Bīnābīn [Justification of Punishment from Pure Approaches to Intermediate Approach] (Doctoral dissertation). Tehran: University of Tehran, Faculty of Law and Political Science [in Persian].
- 38) Su, Z., Xu, X., & Cao, X. (n.d.). What explains popular support for government surveillance in China? School of International and Public Affairs, Shanghai Jiao Tong University; Department of Politics, Princeton University; Department of Political Science, Penn State University.
- 39) Tufts University Prison Divestment. (n.d.). Prison contracts: Profits & politics. <https://sites.tufts.edu/prisondivestment/prison-contracts/>
- 40) Wacquant, L. (2009). Punishing the poor: The neoliberal government of social insecurity. Duke University Press.





پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی